

سفر بہ ولایت عزرائیل

جلال آل احمد





سفر به ولایت عزرائیل

جلال آل احمد

با مقدمه و نظارت شمس آل احمد



آل احمد، جلال، ۱۳۰۲-۱۳۴۸.
سفر به ولایت عزرائیل / جلال آل احمد؛ با مقدمه و نظارت
شمس آل احمد-- تهران: مجید، ۱۳۷۳.
۱۲۰ ص.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
ISBN: 649-90498-6-X

کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. اسرائیل - سیر و سیاحت - قرن ۲۰. ۲. آل احمد، جلال،
۱۳۰۲ - ۱۳۴۸. الف. آل احمد، مقدمه نویس، ۱۳۰۸ - .
ب. عنوان.

۹۱۵ / ۶۹۴۰۴۵۲

DS ۱۰۷/۴ / ۲۷ س ۷

۱۳۷۳

۷۳-۲۵۹۱ م

کتابخانه ملی ایران



۶۶۴۹۵۷۱۳

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان لبافی نژاد، شماره ۲۰۸ تلفن:

۶۶۴۹۱۵۸۸

سفر به ولایت عزرائیل

جلال آل احمد

با مقدمه شمس آل احمد

چاپ پنجم: تهران، ۱۳۸۴ ه. ش.

۳۵۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نگین

چاپ: چاپخانه نیل

نقل و ترجمه بدون اجازه ممنوع است.

Printed in Iran

شابک: X-۸-۹۰۴۹۸-۹۶۴

ISBN: 964-90498-6-X

۱۱۰۰ تومان

می‌خوانید:

۸	مقدمه
۹	کارنامه ما
۱۰	سفرهای جلال
۱۲	سفرنامه‌های جلال
۱۴	درباره این کتاب
۱۸	استفاده نخست
۳۱	استفاده دوم
۳۴	استفاده سیم
۴۰	کتاب‌نگاری
۴۳	آخرین سخن

۴۶	متن سفرنامه
۴۷	پیش درآمد
۵۵	آغاز یک جذبه
۶۴	ولایت بی شرق و غرب
۷۵	سنگ اول بنا زیر پی می‌ماند
۸۶	آغاز یک نفرت

۱۰۳	ضمایم
۱۰۳	تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل
۱۰۷	بین‌الملل سوسیالیست‌ها و اسرائیل
۱۰۹	گزارشی از اردن
۱۱۰	بیانیه اردن
۱۱۱	پیام نخست‌وزیر اسرائیل به ملک حسین
۱۱۱	بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن
۱۱۳	قطع روابط با اسرائیل
۱۱۶	بیانیه کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، ژنو
۱۱۷	جنبش همبستگی

به همین قلم:

قصه و داستان:

- دید و بازدید..... ۱۳۲۴
- از رنجی که می‌بریم آبان ۱۳۲۶
- سه تار..... دی ۱۳۲۷
- زن زیادی مرداد ۱۳۳۱
- سرگذشت کندوها..... بهمن ۱۳۳۷
- مدیر مدرسه ۱۳۳۷
- نون و القلم..... آبان ۱۳۴۰
- نفرین زمین دی ۱۳۴۶
- پنج داستان ۱۳۵۰
- سنگی بر گوری ۱۳۶۰
- اورازن اردیبهشت ۱۳۳۳
- تات‌نشین‌های بلوک زهرا مهر ۱۳۳۷
- در یتیم خلیج - جزیره خارک خرداد ۱۳۳۹
- خسی در میقات..... ۱۳۴۵
- سفر به ولایت عزرائیل..... بهمن ۱۳۶۳
- هفت مقاله ۱۳۳۳
- سه مقاله دیگر اسفند ۱۳۴۱
- غرب‌زدگی ۱۳۴۱
- کارنامه سه ساله مرداد ۱۳۴۱
- ارزیابی شتابزده اسفند ۱۳۴۲
- یک چاه و دو چاله ۱۳۵۶
- در خدمت و خیانت روشنفکران ۱۳۵۶
- قمارباز از داستایوسکی آبان ۱۳۲۷
- بیگانه از آلبرکامو ۱۳۲۸
- سوء تفاهم از آلبرکامو (با خبره زاده)..... اسفند ۱۳۲۹
- دستهای آلوده از سارتر..... آبان ۱۳۳۱
- بازگشت از شوروی از آندره ژید مرداد ۱۳۳۳
- مائده‌های زمینی از ژید (با پرویز داریوش)..... ۱۳۳۴
- کرگدن از اوژن یونسکو پاییز ۱۳۴۵
- عبور از خط از یونگر (با دکتر هومن)..... آبان ۱۳۴۶
- چهل طوطی (با سیمین دانشور)..... ۱۳۵۱
- تشنگی و گشنگی از یونسکو (با هزارخانی) شهریور ۱۳۵۱

مشاهدات:

سفرنامه:

مقالات:

ترجمه:

مقدمه

۱- کارنامه ما

جلال در کمتر از چهل و شش سال زندگی و ربع قرن نویسندگی، توفیق یافت ۲۵ اثر خویش را به چاپ بسپارد. چاپ بقیه آنها ماند در عهده ما (اوصیا و وراث جلال) . که تاکنون فرصت چاپ هشت کتاب زیر او، نصیب شده است:

- ۱- در سال ۱۳۵۰ مجموعه قصه پنج داستان. در ۸۸ صفحه
- ۲- در سال ۱۳۵۱ مجموعه قصه چهل طوطی در ۴۸ »
- ۳- در سال ۱۳۵۱ ترجمه نمایشنامه تشنگی و گشنگی در ۱۵۷ »
- ۴- در سال ۱۳۵۶ متن کامل غرب زدگی منقح در ۲۲۷ »
- ۵- در سال ۱۳۵۶ متن کامل در خدمت و خیانت روشنفکران چاپ کامل و بی سانسور در ۵۱۰ صفحه
- ۶- در سال ۱۳۵۶ رساله يك چاه و دو چاه در ۵۴ »
- ۷- در سال ۱۳۶۰ قصه سنگی برگوری در ۹۳ »
- ۸- در سال ۱۳۶۳ ترجمه تجدید نظر شده قصه قمار باز در ۲۴۲ »

و اینک نهمین کتاب او، که برای اول بار و به طور کامل تقدیم می شود . یعنی :

۹- سفر به ولایت عزرائیل.

۲- سفرهای جلال

از سیاحت های جلال در شهرها و روستاهای کشور - که در بخشی از آنها که در فاصله سالهای ۲۷ تا ۳۷ و بیشتر پیاده انجام گرفت من در معیتش بودم - که بگذریم ، وی سیاحت هایی نیز در خارج از کشور داشته است. که به ترتیب تاریخ وقوعشان عبارتند از:

۲/۱- سفر به عراق در سال ۱۳۲۱: و سیاحت و زیارت شهرهای

بصره، خانقین، سامرا، کربلا، نجف و کاظمین. سفری که پس از ختم دوره دارالفنون تهران، به تشویق مرحوم پدرمان و به نیت اتمام تحصیلات طلبگی اش (که همزمان با دوران دبیرستان، در حوزة مروی تهران مقدمات و سطح را نیز به اتمام رسانده بود) انجام داد. تا زیر سرپرستی مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه (دایی مادرمان) و نیز در معیت برادر بزرگمان مرحوم سید محمد تقی طالقانی که از نخبه شاگردان حوزة مرجع زمان، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی بود، ادامه تحصیل دهد. نیتی که ناتمام ماند و با اشغال کشور از طرف متفقین در جنگ جهانی دوم ، جلال به وطن بازگشت. از آن سفر، سایه ها و مایه هایی در قصه های کوتاه اوایة جلال، چون زیارت، وداع و التماس والمکوس نقش بسته است.

۲/۲- سفر به فرنگ در سال ۱۳۳۶: سفری دو ماهه و تابستانه. و

در معیت همسرش. و بیشتر به سیاحت در شهرهای فرانسه و انگلیس. و به تعبیر من نوعی ماه عسل سرشار از شکیبایی. از این سفر نیز سفرنامه‌ای تدارك ندید. اما یادداشت‌های روزانه سفر چرا.

۲/۳- سفر به فرنگ در سال ۱۳۴۱: این بار تنها. و چهار ماهه. با سیاحتی در پاریس، ژنو، آلمان، هلند و انگلریز. خودش از آن سفر، به شتل تعبیر می‌کند. از این سفر افزون بر ۱۵۵ صفحه یادداشت‌های روزانه، سفرنامه‌ای نیز تدارك دیده که ناتمام مانده است. تحریر تازه و بازنویس یادداشت‌های روزانه سفر فرنگ که دقیقاً ۱۲۹ روز به درازا کشیده است، در تابستان سال ۱۳۴۸ و در اسالم گیلان شروع شده بوده که مرگ طراحی شده جلال توسط ساواک، آن بازنویس را ناتمام گذاشته است. بیشتر از يك سوم سفرنامه آماده چاپ است.

۲/۴- سفر به اسرائیل در سال ۱۳۴۱: که سفری بوده چهارده روزه. از پانزدهم بهمن تا بیست و هشتم همان ماه و سال. و در واقع در بازگشت از سفر سوم خارج (یا سفر دوم فرنگ). و در آنجا به همسرش، دکتر سیمین دانشور که از تهران پیشواز گرفته، پیوسته. و هر دو مهمان حضرات. افزون بر بیست و دو صفحه یادداشت‌های روزانه سفر، در يك تحریر و بازنویس تازه، سفرنامه‌ای تدارك دیده است در پنج فصل و چند ضمیمه. که حدود نیمی از آن در زمان حیات خودش در يك ماهنامه (سال ۱۳۴۳) و يك هفته‌نامه (سال ۱۳۴۶) چاپ شده است.

این کتاب، متن بازنویس شده کامل همان سفرنامه است. که به تفصیل‌تر، توضیح خواهم داد.

۲/۵- سفر حج در سال ۱۳۴۳: که بیست و چهار روزه بود. از ۲۱

فروردین تا سیزدهم اردیبهشت همانسال. همراه قافله حجاج و گروهی از افراد فامیل. یادداشت‌های روزانه این سفر، سال ۴۴ تحریر تازه یافت و در سال ۱۳۴۵، در زمان حیات جلال و با همت انتشارات نیل با نام: *خسی درمیقات نشر یافت.*

۲/۶ سفر روس در سال ۱۳۴۳: سفری سی و یک روزه. و تنها. از ۷ مرداد تا ۷ شهریور همانسال. یادداشت‌های روزانه آن سفر را، جلال در سال ۱۳۴۵ بازنوشت و دو قسمت آن را در هفته‌نامه بارو به چاپ سپرد که همان سبب شد بارو برای همیشه به‌محاق توقیف افتاد. این سفرنامه کامل است و ما مترصد فراهم شدن امکانات چاپ آن.

۲/۷ - سفر امریکا در سال ۱۳۴۴: که هشتاد روز به‌درازا کشید. بیشترش در امریکا و تنها. و چند روزیش تا کانادا و در معیت دکتر علی اصغر خبره‌زاده. این سفر از پنجم تیرماه تا بیست و سوم شهریور همانسال اتفاق افتاد. و یکصد و هشتاد و یک صفحه یادداشت‌های روزانه سفر را سوغات داشت. هر چند فصلی از این سفر بازنویس گشت و در زمان حیات جلال، یک بار در جهان‌نو رضا براهنی و سپس در مجموعه مقالات کارنامه سه ساله با نام کارنامه دوماهه‌ها وارد چاپ گشت. اما جلال فرصت بازنویس تمام آن یادداشت‌های روزانه سفر را نیز به‌دست نیاورد.

۳- سفرنامه نامه‌های جلال.

از زمره نوشته‌های هنوز چاپ نشده جلال، یادداشت‌های روزانه اوست که با لطف و تدبیر سرکار خانم دانشور، در همان زمستان تلخ و سیاه سال ۱۳۴۸، آن یادداشت‌ها پس از کپی برداری و احصا، بیرون

از دسترس صحنه‌سازی دزد زدگی ساواک (که حوالی سال چهل شبانه به‌خانه‌اش ریختند و چند دفتر از یادداشت‌های روزانه او به‌اضافه مقادیری از دست‌نوشته‌هایش را به یغما بردند) حفظ و نگاهداری می‌شود تا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** روزی توفیق چاپ آنها، رفیق گردد.

متجاوز از نیمی از آن یادداشت‌های روزانه، یادداشت‌های روزانه سفرهای فوق است. که جلال به‌عادت، تا آنها را بازنویس نمی‌کرد به چاپ نمی‌سپرد. از مجموع آنها، سه سفر اسرائیل، حج و روس توسط خود جلال و به‌تمامی بازنویس شده است. و دو سفر امریکا و فرنگ به‌طور ناتمام تحریر تازه یافته است. خود وی نیت و طرحی داشت که سفرنامه‌های خارجی‌اش را، پس از اتمام بازنویس آنها، با نام چهارکعبه به چاپ بسپارد. خفقا ق زمان و نهال قطع شده عمر او، این نیت و قصد را نیمه‌کاره گذاشت.

احتمال می‌دهم منظور و قصد او از نام چهارکعبه عبارت بوده باشد از:

۳/۱- کعبه نخست، مکه. زیارتگاه مسلمین جهان.

۳/۲- کعبه دوم، بیت المقدس. زیارتگاه مشترک مسلمین و مسیحیان

و یهود.

۳/۳- کعبه سوم، فرنگ و ینگه دنیا. زیارتگاه هرهری مذهبهای

غربزده.

۳/۴- کعبه چهارم، روسیه شوروی. زیارتگاه چپ‌های استالینی.

کعبه اول را خود وی، با نام خسی درمیقات به چاپ سپرد. اینک

کعبه دوم که قرعه چاپ کامل آن به نام ماخورده است. تا **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** فرجی

حاصل گردد و ادای دین را مغتنم شماریم. در حال حاضر، با وجود همه تشویق‌های زبانی و معنوی دوستان و دوستانان جلال، امکانات مادی چاپ همه آنها و در یک مجلد فراهم نیست. به ویژه که اوصیا و وراث جلال، در این نظام نیز نتوانسته‌اند حقوق غارت شده تألیف جلال را از دوتن ناشران بی اخلاق هنوز قدرت مدار باز ستانند که دست کم ثلث آن مال می توانست پشتوانه مالی محکمی باشد برای بنیاد فرهنگی انتشارات رواق که خود جلال پایه گذارش بود و ما احیایش کردیم.

۴ - درباره این کتاب :

جلال در بازگشت از یک سفر چهار ماهه فرنگ، دو هفته ای مهمان دولت اسرائیل بود. سفر چهار ماهه فرنگش از جمعه ۶ مهر ۱۳۴۱ تا شنبه ۱۳ بهمن همان سال طول کشید. خودش می گوید :

در سفر این بار برای من هیچ نوع مفری نیست. یعنی این بار به فرار از هیچ چیز و هیچ کس - حتی از خودم - به این سفر آمده‌ام. این سفر را، یک نوع شتل تلقی می کنم. شتل این قمار کلانی که در آن خراب شده مملکت ما هست و ما اجباراً شاهدش هستیم. اینکه باشی و ببینی و شاهد باشی که چه می کنند و چه می برند و چه می دزدند و فریادت را هم بزنی اما توی چاه - ناچار به عنوان شتل تلقی می کنی چنین سفری را. که می خواهند تو نباشی و حتی همان فریاد توی چاه را نزنی و به همان اندازه قلیل مزاحم نباشی و راحت

بگذاری دزدها را و اراذل را...

دو هفته‌پذیرائی اسرائیلی‌ها از ۱۵ تا ۲۸ بهمن سال ۱۳۴۱ انجام می‌شود که مطابق است با ۴ تا ۷ فوریه ۱۹۶۳. یعنی پانزده سالی از تأسیس اسرائیل یا کمتر از بیست سال از جنگ جهانی دوم و سقوط هیتلر یهود آزار گذشته. یهودیان مهاجر هم، تا آن زمان سرگرم کارروی زمین‌اند. و تجربه‌اندوزی در حوزه ایجاد واحدهای کشاورزی اشتراکی مثل کیبوتص‌ها و مشاوها. و با پشتوانه تجربی واحدهای ناموفق کشاورزی اشتراکی روسهای پس از انقلاب. یعنی که کلخوزها و سوخوزها.

اسرائیل هنوز مسأله‌ای نشده است. یا دست کم هنوز مسأله‌ای نشده است که به جز در حصار مرزهای جغرافیای خویش، کش و قوس‌هایی را ایجاد کند. و دنیا نسبت به این برخوردهای گه‌گذاری کوچک منطقه‌ای، ساکت است. تا حمله ژوئن سال ۱۹۶۷ اسرائیل به مصر و آن جنگ شش روزه، سه چهار سالی باید بگذرد.

اما در ادبیات سیاسی فارسی، قبل از سفر سال ۱۳۴۱ جلال به اسرائیل، چند تنی مقالاتی دارند. و همه از یک گروه و جمعیت واحد، یعنی که سوسیالیست‌های ایرانی.

نخست از مهندس حسین ملک باید یاد کرد. که در مجله «اندیشه‌نو» که سه شماره بیشتر دوام نیاورد و ماهانه بود و انور خامه‌ای (اینک دکتر انور خامه‌ای) سردبیرش بود و من مصححش، و در بهمن ماه سال ۱۳۲۷، برای همیشه خاموش شد، مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «کیبوتص». و مجذوب دستاوردهای تازه‌ای که در یک حوزه اصلاح کشاورزی و بیرون از حیطه روسهای استالینی به دست آمده بود.

دویم مقالات خلیل ملکی بود با همان نام. اما با این املا: «کیبوتس» مرحوم ملکی آن مقالات را (که در شماره های ۱ و ۲ و ۳ دوره دوم ماهنامه علم و زندگی خودش منتشر می ساخت، امضا نمی کرد) با ترجمه ای آزاد از کتاب «عمران و آبادی کشاورزی در اسرائیل» می گرفت. که چون اصل کتاب رانده ام، نمی دانم از انتشارات خود اسرائیلی هاست یا از انتشارات سوسیالیست های بین الملل چهار. اما این را یادم هست که لحن و برخورد مقاله های ملکی، چنان مشفقانه بود که ما جوانها می پنداشتیم گروهی از مردم در آن ناحیه سرگرم پیاده کردن بهشت اند! یعنی کاری را که روسها می خواستند در کلمخوزهایشان بکنند و باناکامی روبرو شدند.

مقالات ملکی از نوروز تا خرداد سال ۱۳۳۲ چاپ شده بود. و به نظر می رسید که باید دنباله داشته باشد. که یکباره قطع شد. و دوسه سالی قضیه اسرائیل مسکوت ماند. تا شماره دهم «نبرد زندگی» (به جای مجله علم و زندگی توقیف شده در می آمد) که در اردیبهشت سال ۱۳۳۵ منتشر شد. حاوی برگزیده ای از «قطعه نامه بین الملل سوسیالیست ها درباره خاورمیانه». با اشاره ای جانب گیرانه نسبت به اسرائیل، در آن ناآرامی های تبعی و طبیعی مرزهای اعراب و اسرائیل. تمام آن قطعه نامه هم که منتشر می شد، با انگ انگ مهر باطله ای که استالینیست های روس یا روسوفیل جهان، بر بین الملل سوسیالیست زده بودند، در حکم فریادی بود - به تعبیر جلال - در چاه.

در آن سالهای اوج قدرت استالین در روسیه و سالهای تازه نفسی کودتاچیان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کشور، آنچه به جایی نمی رسید،

فریاد بود. به ویژه که در چاه باشد.

اما این فریاد را، برخی از روحانیان حوزه در قم، شنیدند. و به مجله علم و زندگی و ملکی و گردانندگان آن اعتراض کردند. ملکی با وجودیکه خودش به اعتباری آخوندزاده بود،^۱ اعتراض قم را، شاید به جهت لحن عصبی و بیشتر از حد انصاف امر به معروف و نهی از منکر کننده آن نگرفت. و پس از گذشت دو سالی (به علت توقیف های پیاپی علم و زندگی و نبرد زندگی) برای بار دیگر در شماره دیماه ۱۳۳۷ نبرد زندگی مقاله ای نشر یافت زیر عنوان «مسألة اعراب و اسرائیل». که هجده صفحه ای می شد. دو صفحه مقدمه خود ملکی و باز بی نام و امضا. اما به نوعی استمالت جو از «قم». و توضیح دهنده آنکه مجله، بیرون از حوزه تعصبات مذهبی، سر تحقیق و پژوهش دارد نه قصد جانب گیری. و سپس پانزده شانزده صفحه مقاله تحقیقی منوچهر صفا و در حوزه بررسی روابط تاریخی دو قوم عرب و یهود.^۲

سوم: مقاله داریوش آشوری بود در سال چهل و یک و یک،

(۱) صاحب رساله لقاء الله، آیه اله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی، عمو و ناپدری مرحوم خلیل ملکی است. و ابن مطلب را «کاظم ملک» برادرزاده مرحوم ملکی برآیم گفت. «رساله لقاء الله» آخرین بار توسط سید احمد فهری و نهضت زنان مسلمان، در سال ۱۳۶۵ تجدید چاپ شد.

(۲) نگاه کنید به صفحات ۳۳ تا ۵۵ نبرد زندگی. شماره دیماه ۱۳۳۷ که ارگان تئوریک ملکی و سوسیالیست ها محسوب می شد. اگر مشخصه دیگری ندادم، مربوط به خود مجله است که این دقت ها را نداشت.

که در ایام دانشجویی و بنا به توصیهٔ ملکی به اورشلیم دعوت شد. از مهر آباد پرید و در تل‌او‌یو نشست و جا خوش کرد. و گزارش مجذوبیتش باب دندان مطبوعات آن روز از آب درآمد^۲.

و جلال تمام این مقالات و شیفتگی‌ها را، در مطبوعات فارسی دیده بود که رفت به اسرائیل. و به سبک خودش، علاوه بر سیر در آفاق، سیری هم در انفس کرده بود. و طی آن دو هفته سفر و مهمان‌بازی اسرائیلی‌ها، بیست صفحه یادداشت روزانه از خود به یادگار گذاشت. در همان دفتر خشتی سفر فرنگ. که ۱۷۷ صفحهٔ ریز با خود کار یادداشت شده. و بیست صفحه آخرش، حوادث ایام سفر اسرائیل. و چون من در «از چشم برادر» مختصری بیشتر از گلابمان، سرکار خانم دانشور، همسر جلال، توضیح شیوهٔ نت‌برداری و نگارش جلال را داده‌ام، در این مقام، بیش از اندک زیر، دیگر زاید می‌دانم چیزی بگویم.

جلال از یادداشت‌های روزانه‌اش، چندین نوع استفاده می‌کرد چنانکه از یادداشت‌های روزانه سفر فرنگ و اسرائیل استفاده‌های زیر را پرَد .

۵ - استفادهٔ نخست :

انجام يك سخنرانی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی دانشکده ادبیات تهران . و در اسفند سال ۱۳۴۱ . یعنی يك تا دو هفته

(۳) آشوری بارها در مقالات بعدی‌اش، جلال را مشت و مال داده است و اولین آنها را، در زمان حیات جلال. بقول خودش چیزکی نوشته و پاره کرده بود. بعد جلال او را تشویق کرده بود بنویسد و چاپ کند. و «عرب زدگی» نوشته و چاپ شد.

پس از سفر. پنج صفحه نت برداری، برای آن مجلس سخنرانی اولین استفاده جلال بود. که آن پنج صفحه را در همین مقدمه، خواهید دید. پس از آنکه ۳ نکته روشنگر را باز کردم:

۱- مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در سال ۱۳۳۶ تاسیس شد. زیر سایه و به نام استاد نیک نفس ودقیق و با وسواس جامعه‌شناسی دانشگاه، دکتر غلامحسین صدیقی که وزیر کشور دولت ملی هم شد. اما با مایه و به کام دکتر احسان نراقی. که جوانی بود از فرنگ بازگشته و به سائقه آخوندزادگیش (از نواده ملای نراقی) چون و چرا کننده. تازه نفس و بگونه خاص خود معترض به چماق «متدلوژی و استاتیسٹیک» هربزدگان و کسانی که می‌پندارند در فرهنگ ایرانی سابقه تفکر و تحقیق نیست.^۴

(۴) «مؤسسه [مطالعات و تحقیقات اجتماعی] از مرحوم جلال آل احمد وعده‌ای از دوستان ایشان خواست که به روستاهای ایران بروند و درباره آنچه «فرهنگ عامه و فرهنگ روستایی» نامیده می‌شود تحقیق کنند. از گوشه و کنار بسیاری از فرنگ رفته‌ها به ما اعتراض کردند که این کارها درست نیست. علمی نیست. ما گفتیم چه عیبی دارد که در جوار کارهای علمی شما، شیوه قدیمی سفرنامه نویسی ناصر خسرو نیز حفظ شود؟ چرا نباید این اصالت پایدار بماند؟ اکنون پانزده - شانزده سال از آن روزگار می‌گذرد. باز می‌بینم که همان لاهل مطالعات و تحقیقات ظاهر^۵ غیر علمی، از پرسش نامه نویسی‌ها، جداول و نمودارهای علمی امروزی به مراتب اصیل‌تر و نتیجه بخش‌تر بوده است...» از متن سخنرانی دکتر نراقی در شهریور ماه ۳۵ [یعنی که سال ۱۳۵۵] در کنگره تحقیقات ایران‌شناسی - من آن را نقل کردم از صفحه ۹۵ و ۹۶ «طمع خام» ایشان. چاپ سال ۱۳۵۶ و ناشرش انتشارات توس.

این ایراد نراقی، بر غربزدگانی امثال دکتر جمشید بهنام و دکتر شاپور راسخ- که چه بسا در فرنگ هم با نراقی در آویزهایی داشته‌اند- گران آمد.^۵ و هر کجا توان داشتند، چوبهایی لای چرخ او می گذاشتند- از جمله در سازمان برنامه، که مقر و پرشگاه ترقی آنان بود. و ایجاد يك مؤسسه نو بنیاد، نیازمند کمک‌های مالی سازمان برنامه بود. که چند تنی از معاندان نراقی، در آن دستگاه مقام و نفوذ کلامی داشتند. و مؤسسه مطالعات را که در عمل مؤسسه نراقی شهرت یافته بود، در فشار می گذاشتند، فشاری که لازم بود خنثی شود.

۲- پذیرش سخنرانی و دعوت مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی از طرف جلال، مسبوق بود به اطلاع و آشنایی قبلی او از افکار و احوال نراقی. که از جلال کوچکتر بود (سه چهار سالی) و در حوادث سیاسی سالهای حکومت ملی دکتر مصدق، بطور غیر مستقیم،

(۵) بنده از من آنست که نراقی از طریق غبطه و حسد همگنان یا همدرسان فرنگش که در ایران مورد وثوق سازمان امنیت بودند (افراد امثال دکتر بهنام، دکتر راسخ، دکتر کاظم ودیعی و...) یا دست کم از طریق ابدالان جوان آنان، مشهور شد به آنکه یکی از پنج تن برنامه ریز ساواک است که بطور هفتگی با پرویز ثابتی مقام امنیتی ساواک و متصدی امور روشنفکران جلیس‌اند. شایعه می گفت آن پنج استاد دانشگاه همکار یا عضو ساواک عبارتند از: دکتر شاپور راسخ - دکتر جمشید بهنام - دکتر کاظم ودیعی - نراقی و يك دکتر و استاد دیگر که خاطر من نیست. من هم چون جلال، نراقی را از سلك آن دیگران نمی دانستم. به ویژه که در آن ایام عادت نداشتم به شایعاتی اعتنا کنم که جلال را و بعدها خود حقیر را نیز عضو ساواک جار می زدند. در مورد سه نام نخستین این شك را ندارم.

هر دو شان خط واحدی داشتند.^۶ جلال حامی دکتر مصدق و نراقی یار آیت الله کاشانی و این دو بزرگوار، دو دولتمردی که بیشتر از یکسال همگام بودند. والا جلال ارادت خاص مرا به دکتر غلامحسین صدیقی - استاد جامعه شناسی ام - که مؤسسه مطالعات به نام او علم شده بود، نداشت.^۷ علاوه بر آنکه جلال از محافل و اساتید قدمایی دانشگاه دوری می جست.^۸ دانشگاهی که طاقت تحمل افرادی چون دکتر محمد باقر هوشیار

(۶) احتمال می دهم آشنایی دیداری آنان، توسط دکتر امیر حسین جهانگیرلو اتفاق افتاده باشد. دوست دوران دبیرستان جلال. و دوست ایام تحصیل فرنگ نراقی. هر چند در جلسه شامی که در سال ۱۳۳۷ و در فرانسه (پاریس) مهمان نادر زاد بودم، علاوه بر نراقی و امیر جهانگیرلو، ناصر عصار نقاش - که او هم از دوستان قدیم جلال و دکتر نراقی بود - حضور داشتند. نراقی در آن ایام در یونسکو هم بی نفوذ نبود.

اما آشنایی و ارتباط بعدی و عمیق تر آنان، توسط دکتر حسین توکلی اتفاق افتاد. دوست دوران دبیرستان تا دانشگاه جلال. که در سالهای ۳۵ یا حوالی آن به ایران بازگشت. و عیال آمریکائی داشت. و مدیر امور فرهنگی سازمان برنامه شد. و قادر بود کارشکنی های رقبای نراقی را در آن سازمان خنثی کند. و چه بسا جلال در آشنایی آن دو بی نقش نبوده باشد.

(۷) دکتر غلامحسین صدیقی، استاد، وزیر کشور مرحوم دکتر مصدق بود. و یار غار دو استاد دیگرم دکتر علی اکبر سیاسی (رئیس دانشگاه و بعد رئیس دانشکده ادبیات) و دکتر یحیی مهدوی. و این سه تن، مشهور بودند به «سه یار دانشگاهی».

(۸) اگر جلال در سال ۱۳۳۵، از خیر دفاع از رساله دکترای ادبیاتش

(استاد مسلم تعلیم و تربیت) و دکتر مظفر بقایی کرمانی (استاد اخلاق دانشکده ادبیات) را نداشت. و می‌پندارم آنان تا به آخر، به مقام استادی ارتقا نیافتند! و در همان مقام دانشیاری، اولی به رحمت حق پیوست و دومی به بازنشستگی و سکوت.

اشاره دکتر نراقی به ارتباطش با جلال (نخست در سخنرانی شهریور ماه ۱۳۵۵ او در «کنگره تحقیقات ایران‌شناسی» و سپس در مجموعه مقالات «طمع‌خام» وی که انتشارات توس در ۱۳۵۶ منتشر ساخت) وافی به مقصود نیست. هرچند به حسب مقام، نراقی به بخشی از واقعه ارتباط خود با جلال اشاره‌ای دارد، اما تمام واقعیت مکتوم مانده است. و اگر دکتر سیروس طاهباز در مقدمه چاپ دوم یوش^۹ به گونه‌ای کنایی و گلایه آمیز با نراقی برخورد کرده است، چه بسا از سر

→

تحت عنوان «قصه و هزار و یک شب» گذشت (که فعلاً رجوع کنید به مقدمه چهل طوطی اصل) و یا اگر جلال از زیر بار وصایت مرحوم نیمایوشیج (که او را همراه دکتر جنتی عطایی و دکتر محمد معین‌وصی و ناظر چاپ آثارش کرده بود) شانه خالی کرد، در ارتباط است با تلقی و شناخت جلال از مدیریت حاکم بردانشگاه. یعنی حاکم بر فرهنگ عالی مملکت. پاسخ به این دقایق را، خواننده باید صبر کند تا یادداشت‌های روزانه جلال، و یا دست کم «از چشم برادر» این نگارنده درآید.

(۹) «یوش» اثر تحقیقی سیروس طاهباز، «فشندک» اثر هوشنگ پور کریم، «ایلخچی» اثر دکتر غلامحسین ساعدی و «جغرافیای طالقان» از زمره آثار بودند که زیر نظر جلال و آرم وانگک مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی برای اول بار چاپ شدند.

همین عدم دقت‌ها باشد در یادآوری وقایع.

۳- جلال از جانب دشمنانش، رهبران حزب توده و استالینیست‌ها، بارها متهم شده بود به عامل امپریالیست‌های امریکایی، عضو ساواک، انشعابی (در موضع منافق)، مرتجع و آخوند زاده و... اما نسبت‌هایی چون: پرخاشگر، باندباز، صاحب دارو دسته، مرشد مرید طلب، تیز کننده کارد جوانها برای پوست کندن از رقبایش (!)، ایفا کننده نقش لومپنیسم در نویسندگی و... بسیاری القاب دیگر و همه اعطا شده از جانب استادان یا شاگردان، آشنایان یا دوستان، و خلاصه انبوه ریز و درشت غریزدگانی که با جلال لاف دوستی و آشنایی و حتی شاگردی می‌زدند، جای اما دارد^{۱۰} این اماها را اگر دکتر نراقی دریابد - که در آن زمان دریافت - نقل نامه‌ای از ایشان با حاشیه‌ای، شاید بی‌جا نباشد.

جناب آقای آل احمد - در اجرای طرح انتشار مونوگرافی، خواهشمند است ترتیب چاپ و انتشار دفترهای چندگانه مونوگرافی را فراهم بفرمائید. همانطور که اطلاع دارید، اجرای این طرح به‌طور کلی (اعم از تدوین دفترها و به‌مصرف رساندن اعتبار مصوب) زیر نظر جنابعالی است. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چنانچه چاپ این دفترها را نیز تقبل بفرمائید سپاسگزار خواهد بود.

مدیر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - دکتر احسان نراقی^{۱۱}

(۱۰) در «از چشم برادر» در باب این القاب اعطایی به جلال سخن رفته است.

(۱۱) اصل نامه روی کاغذهای مارکدار دانشگاه تهران و به شماره ۷۸۹/۱

ایکاش د کتر نراقی در موضع و موقعی بود که می توانست از موانع و سدهایی که پیش راه سلامت و منطقی فعالیت های فرهنگی او سبز می شد، با دقت و بانام یاد کند. و ایکاش ملزم نمی شد به آنکه تظاهر کند «مؤسسه» جلال و دوستانش را به خط کرد تابروند در روستاها و به سبک قدمایی و ناصر خسروی تحقیق کنند. و ایکاش می توانست دریابد چه حمایت های پنهان قلمی و حتی قدمی، جلال برداشت تا افرادی چون نراقی، از دانشگاه تهران - جایگاه فسیل های زنده اما متحرک که دانشگاه تهران را گاهی فرزند خود می پنداشتند و گاهی رضاشاه را پدر فرهنگ نوین می نوشتند - پرت نشود. (نگاه کنید به «سیر فرهنگ در ایران» و «یادگار عمر» دکتر صدیق اعلم).

اگر جلال پذیرفت برای مؤسسه مطالعات دانشگاه سلسله انتشارات آبرومندی را به طور موقت نظارت کند، یا اگر پذیرفت در سالی سخنرانی کند که بسوی پیری و کهنگی از درو دیوارش می بارید، به خاطر حمایت از شخص دکتر نراقی جوان و پرشور و اصیل و باتحمل

→

مورخ ۹/۴/۴۱ همراه مکاتبات دیگر آن مؤسسه و جلال موجود هست. دکتر نراقی که می نویسد: «اجرای این طرح . . . زیر نظر جناب عالی است» دروغ نمی نویسد. اما دوستان نراقی از وی انتظار نداشتند که تمام حقیقت گفته نشود. جلال چه سمتی در سازمان برنامه که اکثراً جای نم کرده های حکومت بود داشت و چه حقوقی از آن سازمان گرفته بود که اجرای طرحی «بطور کلی اعم از تدوین دفترها و به مصرف رساندن اعتبار مصوب» سازمان برنامه زیر نظر او باشد؟ باشناختی که من از نراقی و مضایق او دارم، فهم این نوع کلی گویی ها قابل تسامح است. اما برای جوانترها چه؟

در برابر بسیاری از نارواهای حکومت جبار وقت بود. مکتوم ماندن این دقایق، از جانب دکتر نراقی، که به زعم من بین همگنان خویش، همفکرترین و متوازی‌الراه‌ترین فرد با جلال بود، بدون آنکه سوابق انس و الفت شخصی چندانی با هم داشته باشند، برای نراقی يك وظیفه تازه‌ای مطرح می‌سازد که روشن‌تر و گویاتر از آنچه گفته و نوشته، بگوید و بنویسد.

جلال هم افرادی چون دکتر غلامحسین ساعدی، دکتر سیروس طاهباز، هوشنگ پور کریم و... را وادار نکرده بود که بروند تحقیق کنند در روستاها. آنان کارهایی کرده بودند و آماده‌یانیم آماده داشتند و جلال از احوال آنان و کارهایشان باخبر بود. همانطور که از احوال آن بنده خدایی که می‌خواست برای کتاب ماه «آریستوفان» را ترجمه کند، اطلاع داشت. و به او گفته بود:

— «غرب بس است. از چین و هند و ژاپن مطلب بیاور»^{۱۲}
و آن بنده خدا به دل گرفت که گرفت.

سخنرانی جلال در مؤسسه مطالعات :

چهار صفحه خشتی از يك کلاسور سه قلابه و يك صفحه کاغذ خشتی با آرم وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش فعلی) حاوی نت‌ها سخنرانی اوست در مؤسسه مطالعات و تحقیقات علوم اجتماعی که ده دوازده روز پس از بازگشت از سفر انجام شد. آن پنج صفحه را، عیناً در زیر سی‌آورم. تنها تغییری که من داده‌ام، گذاشتن * (ستاره) است به جای—

(خط تیره) در ابتدای سرفصل‌هایی که جدا جدا مورد توجه او بوده . مشخص کردن و درشت نوشتن کلمه‌ای و یا عبارتی، از خود جلال است. خواننده توجه دارد که در چنین متنی، نباید دنبال انسجام و پیوستگی عبارتی باشد که با نقطه یا خط تیره، دنبال هم آمده است .

* مقدمه : از من خواسته شده بود درباره اسرائیل حرف بزنم . اما مشت نمونه خروار است . پس کیبوتص نمونه فلان. در عین حال که گزارش دهنده‌ام، گزارش خالی از نظر شخصی نیست . پس با تردید تلقی کنید [ش]والخ. و بگمانم جنبه تکنیک قضیه مطرح نیست. چون من کشاورز نیستم. جنبه اجتماعی آن مطرح است.

* نخستین برخورد : در کتاب از کی؟ و چه جور؟ [با اسرائیل آشنا شدم] . ص ۵۶ «ژرژ مادل» دیده شود. و دزدان در شب گویستر. و در واقع - چگونه ؟ سه روز در يك « کیبوتص » زندگی کردن و دوسه تا «مشاو» را دیدن.

* [کیبوتص] نوع خاصی از مزرعه یاده [است]. اما برای کسانی که اهل مطالعه اند تا زنگی ندارد. «روبرت اون» و «سن-سیمون» - و اوتوپی - و کمونوت‌های مذهبی مانویان، باطینان اسماعیلی‌ها و غیره ... کلخوزو کیبوتص هر دو از روسیه سرچشمه گرفته ؛ ضد بورژوازی بودن و ضد بزرگ بودن. سوسیالیسم اوتوپی [ناکجا آبادی] و بعد «بازگشت به طبیعت و رها کردن زندگی منحنط شهری» هارون داوود موردن. به علت نوع مهاجرت یهودیان ، به علت نوع مهاجرهای اروپایی با

فرهنگ بالتر، [یابه‌علت] فرار از اروپا و فرار از سیستم‌ها و فرار از ماشین، یابه‌علت عدم امنیت در فلسطین، یابه‌علت نوع اشغال یاتهیة زمین [به کمک و با سرمایه گذاری بانکدار یهود فرانسوی بارون روچیلد مؤسس] صندوق ملی یهود یا بنیاد ملی یهود، یا به علت قلت مدت برای استقرار و تحول. «کیبوتص» (= جماعت) و بعد «مشاو» (مشاء و مفروز) تأسیس شد.

در آغاز: اولین کیبوتص Daggania در چهار کیلومتری جنوب زیر دریای جلیل - طبریه در سال ۱۹۰۹.
و اولین مشاون حلال (دایره وار) در ۱۳ کیلومتری شرق ناصره در سال ۱۹۲۱.

و امروز: ۳۳۴ مشاو با ۲۱۶۰۰ خانوار جمعیت شامل ۱۰۴/۰۰۰ نفر. [و] ۲۴۵ کیبوتص (۷۸ تاشان مهم) شامل ۷۰/۰۰۰ نفر (اگر اسم خانواده نمی آورم برای اینکه...) پس رشد مشاو بیشتر است. و کیبوتص دایره بسته ای است. و اگر جمعیت اسرائیل را ۲/۵ میلیون بگیریم در حدود $\frac{1}{16}$ جمعیت در [این مزارع نو یا دهات مستقر است]

* نقاط اشتراك: ۱- در هردو، از تأسیسات مسلح دولت در آنها خبری نیست. هردو دشتبان مسلح از خودشان دارند. و خاطره آن شب و دیدن آن دو نفر...

۲- در هر دو شان مزدوری ممنوع است. حقوق بگیر نیست. مگر در مواردی که از اهل محل نباشد. و نمونه دادن منشی مشاو و گارسون هتل و غیره...

۳- در هردو، اقتصاد و زراعت رهبری شده است. طبق آب و هوا به چهار دسته تقسیم شده‌اند: کشت بهاره - میوه- داری - دام‌داری - کشت گندم و جو. و اگر اقتصاد صنعتی باشد نیز. سوسیالیسم و غیر دولتی.

۴- و هردو، دهاتی نوسازند.

۵- در هردو مورد، زمین و آب، ملك ملت است و تعلق پذیر نیست. زمین برای ۴۵ سال در اجاره‌او است و تجدید می‌شود. و اگر تعلق هست، بر اعیانی است. که آنهم در مشا و است. ۶- در هردو مورد، امور زندگی به کدخد امنشی می‌گذرد. خودشان میان خودشان، به رأی و نظر، حل می‌کنند.

* فرق ظاهری يك کیبوتص و يك مشاو: ۱ - بسزر گترین ساختمان در کیبوتص، مرکز اجتماع است. که ناهار خوری و سالن اجتماع هم هست. و در مشاو، بزرگترین ساختمان، انبار غلات و علوفه و غیره است.

۲- خانه‌ها در مشاو پراکنده و تك تك [افتاده] اند. و در کیبوتص مجتمع و ردیف هم.

۳- در کیبوتص پناهگاه هم ساخته‌اند. ولی در مشا و هنوز خبری نیست.

۴- کیبوتص‌ها بیشتر در نواحی مرزی پراکنده‌اند. ولی مشا و‌ها بیشتر در نواحی دور از مرز. ۵۳ درصد در مرکز لایخیشن و جنوب - ۳۰ درصد در شمال اورشلیم - ۷ درصد در جلیل.

و به این دلایل کیبوتص در شرایط خاص بی‌امنیتی ساخته شده... و توضیح [بدهم]

* فرق ساکنان مشاو و اعضاء کیبوتص: ۱ - عضو کیبوتص معمولاً فرهنگ دیده است. و بیشتر از فرهنگ و غرب آمده و گر نه بهر صورت و در حدودی از شعور هست که به خاطر ایده آل چشم روی خیلی چیزها بکشد. اما در مشاو چنین نیست. فقط باید حساب دخل و خرج را داشته باشی در حالیکه در مشاو هم آدم فرهنگ دیده هست. ولی لازمه اش آنچه گذشت نیست.

۲- عضو کیبوتص به خانواده تکیه ندارد. اما در مشاو تکیه دارند. بچه‌ها، جوانها جدا. و توصیف زن و شوهر دو عضو [در کیبوتص و مشاو]

۳- عضو کیبوتص در سابق حتماً کشاورز نبوده. ولی در مشاو چنین نیست. ممکن است کشاورز هم بوده. و به دلیل اینها، عضو کیبوتص به زمین پناه آورده است تا قصد انتفاع داشته باشد. و توضیح [بدهم]

۴- در کیبوتص هیچکس مالک چیزی نیست به جز اباسش که باهمان می‌آید و باهمان می‌رود. اما در مشاو سر قفلی می‌گیرد و می‌رود. حقوقش را. از کاری که کرده و البخ، به دیگری واگذار می‌کند و علاوه بر آن، به تعداد سالهای عضویتش - مزدیک روز کار را، حزب در سالهای عضویتش در مشاو می‌گیرد. با سی درصد اضافه.

* امور کدخدایی: ۱- در کیبوتص هر فرد، رأیی دارد.

هفته‌ای يك بار جلسه. سالی يك بار مجلس همگانی. هیأت مدیره ۷ یا ۹ نفره. در مشاو هم هر فرد رأیی دارد. اما سه چهار هفته‌ای يك بار جلسه. و سالی يك بار مجلس همگانی. با همان هیأت مدیره‌های هفت یا نه نفره.

۲- در کبیوتص فرد مالیات نمی‌دهد. کبیوتص می‌دهد. جامعه می‌دهد. اما در مشاو خانواده مالیات می‌دهد. درست است که آنجا هم [مالیات] را مشاو می‌دهد. اما حسابش را دستش می‌دهند.

۳- در کبیوتص فرد مزدهم نمی‌گیرد - خوراك - مسكن - لباس - خوردی کردی کار می‌کند. با سالی صد لیره پول جیب و هر چهار نفر يك روز نامه. منافع کبیوتص صرف توسعه می‌شود. ولی در مشاو نه.

۴- تا هجده سالگی در کبیوتص، تحصیل، ۲ سال خدمت اجباری و بعد عضویت (صفحات ۴۹ و ۵۰ هند بوك [کتابچه دستی راهنما])

۵- مشاو ده تعاونی نمونه‌ای که همه جا می‌توان داشت. اما کبیوتص از مختصات اسرائیل است.

* تمایلات جدید در کبیوتص: ۱- نگهداری بچه‌ها بسا خود (صبحانه، خوراك و غیره...). ۲- صنعتی در جنب کبیوتص گذاردن. چون سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی کامل شده حالا شلتر [پناهگاه و آشیانه هواپیما؟] می‌سازند و مرد از شهر گریخته، دارد دوباره شهر می‌سازد. آن که به زمین پناه آورده بود، حالا

دانش را زده است. ۳- کیبوتص کم-کم بدل به سنت شده است. مردان سیاست در ایام تعطیل به آن [جا] می‌روند، روی کارت ویزیت و در سوابق سیاسی خود از آن دم می‌زنند که عضو قدیم‌ترین کیبوتص‌اند و الخ. ۵- کیبوتص، همان حوزه اولیه‌ای است که اسرائیل در آن به وجود آمد. عین نخستین حوزه‌های مخفی مسیحیان دردخمه‌های روم.

۶- استفاده دومیم :

استفاده دومی که جلال از روی صفحات ۱۵۷ تا ۱۷۷ دفتر نخستین (سابق الذکر) یادداشت‌های روزانه خود به نام «سفرنامه فرنگ (پاریس - ژنو - آلمان - هلند - انگریز) و دربرگشتن به ولایت عزرائیل - زمستان سال ۱۳۴۱» کرد، تنظیم طرحی بود برای نگارش سفرنامه ولایت عزرائیل. روی پنج صفحه باریک و نازک و در اصطلاح اهل چاپ، روی «کاغذهای کناره» یادداشت شده. نقل عین آن یادداشت رادر این جایگاه خالی از فایده نمی‌دانم. شماره گذاری‌های اول سرفصل‌ها، تدبیر من است. خود وی، بدون شماره سرفصل‌ها را نوشته وزیر آن را دو خط تیره [=] کشیده.

طرح کار [نگارش] ولایت عزرائیل :

۱) آغاز یک جذبه - با خاطره یاشه وادیم شروع کنم - انشعاب و جایگزین کردن کیبوتص و کلخوز - شروع حکومت اسرائیل و اخبار آن - ما و اسرائیل در طول تاریخ - کتاب کویستلر «دزدان در شب» - محاکمه نورنبرگ و آدم سوزانی‌ها - و روضه خوانی در مبانی.

(۲) ولایت لی لی پوت ها - با مذاکرات بسا بازرس فرهنگ شروع می کنم - بی شرق و غرب بودن - صبرا - لوله کشی لاختیشن. مردك ایرانی و خانه اش - جمعیت، اختلاط - اسفرا دی و غیره - حبدری نعمتی جدید و دم خروس استعمار .

(۳) ایمان و بی ایمانی - با مذاکرات با آن آقامعلم و آن نمایش شروع می کنم. و بعدش بسا بوق و کرنای دعوت تبعه و آن کنیسه ها - نیهیلیسم ماشین و در متن آن و فرار از آن - سرپل فرنگ و فرنگی مآبی در شرق - ترس، گناه، کفر و دیگر مفاهیم یهودی خصیدیم ها .

(۴) سنگ اول بنا زیرپی می ماند - بسا مذاکرات با آن یارو Durer شروع کنم در بساره فیلم «هیروشیما ، مون آمور» - آدمها - محیط - تنفر از شهر و ماشین - پناه به زمین - متحجر شدن - تجدید نظر - مرگ کیبوتص - سنگ اول بنا زیر پی می ماند. وحشتی نیست.

(۵) تیری در پهلوی یا عصایی به دست ؟ با سخنرانی آن یارو شروع کنم - سخنرانی آن مردك «توفیق توبی» و سرمایه - گذاری - مهاجران، اعراب، ترس از آنها - شوینیسم ساختگی اعراب - رافضی بودن ما - نقش ما که عرب نیستیم.

(۶) یاری های بخت - بادیداری از کلیسای شاگال شروع کنم - بیمارستان حدثه - اراضی قدس و هر قدمی، خاطره ای - سرمایه گذاری های فردی و دسته جمعی ذی نفع - کادر فراوان اروپایی - مردك اسکاتلندی لاختیشن جمع و جور بودن ولایت.

(۷) ریخت یا شمال مملکت - تنها اورشلیم است و ناصره که ریخت دارند - تل او یو بی سیماست - حیفا مختصری بیروت است با عمارت هازشت و سربع - درخت - کاریها و جنگل ها - برگردان زمین .

(۸) هنوز آب از آسیابها نیفتاده - با خاطره آن شب اول شروع کنم - داستان آن بچه ای که عیال می داند - ده کودکان و مسایل جنسی و غیره - مذاکرات با کارمندان وزارت خارجه ای - بچه هایی که به دزدی و غیره به کیبوتص گریخته اند .

(۹) رفاه و لوکس - با خاطره مشاو کفرهش شروع کنم - مشاو و کیبوتص و تعدادشان - کیبوتص ها از رشد ایستاده اند - بودجه بهداری هیستادروت سه برابر بودجه وزارت بهداری .

(۱۰) آغاز يك نفرت - با خاطره تماشای فیلم اکودوس شروع کنم - آنور سکه جهودبازی - رسیپروسیته [= مقابله] عرب و جهود والزام وجود هر دو شان - به ترس زنده بودن اسرائیل والخ - وحدت ضمنی اعراب به علت وجود اسرائیل - مطمئن ترین سرپل سرمایه گذاری غرب در خاور میانه - راه اسرائیل : در تن شرق رفتن ، نه در لباسش - فعلا در لباسش رفته اند (زبان و خط)

(۱۱) شهر سفد و نقاش ها - و آن زنک و تابلویش - در مملکت من مذهب را می کوبند - در مملکت آنها هم مذهب ملاک عمل نیست و بدتر از آن ، مرکزیت است برای مذهب بهایی والخ ... (۱۲) فصل دیگری هیستادروت - مأخوذ از مقاله ملکی - هیأت حاکمه اسرائیل کیست ؟ - هیستادروت چیست ؟ - علاقه مندی

از کجاست ؟ - در آخر بیلیوگرافی از آنچه درباره اسرائیل در آمده - مقاله ملك درباره کبوتص و مقاله آشوری .

۱۳) يك فصل درباره یهود و ضد یهود - در مقدمه ای کوتاه - چگونگی تهیه وسایل سفر و اینکه چگونه با «رفیعا» آشنا شدیم - و تشکرات از حضرات رفیعا و «گیتازبلیر» و مدیرموزه تل اوپو - و قضیه بهایی و اسرائیلی .

۱۴) برای فصل آخر - بیاورم حرف و سخن با آن مردك یکدست را و باتورگمن . و اشاره به اینکه با این گوساله‌ها هم حرف و سخنی داشتیم و به هم زدیم و الخ - انتخاب زبان عبری برای وحدت دادن ملغمه آدمی - انتخاب خط عبری ، برای تظاهر دادن به این وحدت - و اسرائیل ، از هر دو نظر ، چه در وحدت‌ها و چه در تفرقه‌هایش آینده ای تاریك دارد :

دروحدت‌ها - از مصر ترسیده‌اند و کینه به دل گرفته‌اند . و در نتیجه حالا با روی دیگر سکه نژادی کار می کنند .

در تفرقه‌ها - از طرفی دچار ارتدو کس‌های خصیدیم‌اند . و از طرفی دچار نیهیلیسم ماشین .

۷- استفاده سیم :

استفاده سوم - که جلال از بیست صفحه یادداشت - های روزانه دو هفته سفر به اسرائیل کرد ، پاسخ مثبتی بود که به دوست بیست ساله اش دکتر ناصر وثوقی داد ، برای نوشتن يك مطلب تازه و بکر برای «اندیشه و هنر ویژه ی جلال آل احمد» . و در زمستان سال ۱۳۴۲ . یعنی کمتر از یک سال فاصله با بازگشت از سفر اسرائیل . و جلال

«ولایت اسرائیل» را داد که چند ماهی طول کشید تا شماره ۴ دوره جدید اندیشه و هنر، در مهر ۱۳۴۳ در آید. مقاله ای که هفت صفحه از يك شماره ۱۹۶ صفحه ای را اشغال کرد. یعنی بخشی از فصل اول و دوم همین کتاب. که البته در آن شماره مجله، با حدود بیست مورد حشو و اضافات چاپ شده بود. (دکتر وثوقی هم زیر فشار سانسور زمان در واقع مجله ماهانه نبود که در می آورد. امکان نامه بود که منتشر می ساخت. و بدون هیچ نظمی در انتشار منظم آن که میسور نبود.)

در این کتاب، آن مقاله، یا فصل اول و دوم کتاب حاضر، بدون آن حشو و زوائد چاپ شده است. که چون خود جلال درباره کم و کیف آن «ویژه ی جلال آل احمد» نوشته است^{۱۳} من توضیح بیشتری نمی دهم. اما ذکر يك خاطره را بی سبب نمی دانم.



حضرت حجة الاسلام سید علی خامنه ای در کلام تجلیل آمیز ی از جلال، قبل از آنکه به ریاست جمهوری انتخاب شود، در یادداشتی که در پاسخ انتشارات رواق نوشتند، با این عبارات یاد کردند:

(۱۳) نگاه کنید به: يك چاه دو چاله «نوشته جلال - که هر چند در خرداد ۱۳۴۳ نوشته شد، و جلال کوشید آن را در همان ایام در یکی از فصل نامه هایی که برخی از دوستان در می آورند چاپ کند، اما موفق نشد. و ناچار ماند تا سال ۱۳۵۷ که انتشارات رواق آن را در آورد. رساله کوچکی است شامل ۵۴ صفحه که نگاه بفرمائید به صفحات ۳۳ تا ۴۴ آن.

با تشکر از انتشارات رواق - اولاً به خاطر احیاء نام جلال آل احمد و از غربت در آوردن کسی که روزی جریان روشنفکری اصیل و مردمی را از غربت در آورد، و ثانیاً به خاطر نظرخواهی از من که بهترین سالهای جوانیم با محبت و ارادت به آن جلال آل قلم گذشته است ...

۱ - دقیقاً یادم نیست کدام مقاله یا کتاب، مرا با جلال آشنا کرد. دو کتاب «غربزدگی» و «دستهای آلوده» جزو قدیمی ترین کتابهایی است که از او دیده و داشته‌ام. اما آشنایی بیشتر من به وسیله و ببرکت مقاله‌ی «ولایت اسرائیل» شد که گله و اعتراض من و خیلی از جوانهای امیدوار آن روزگار را برانگیخت. آمدم تهران (البته نه اختصاصاً برای اینکار). تلفنی با او تماس گرفتم. و مریدانه اعتراض کردم. با اینکه جواب درستی نداد، از ارادتم به او چیزی کم نشد. این دیدار تلفنی برای من خاطره‌انگیز است. در حرفهایی که رد و بدل شد، هوشمندی، حاضر جوابی، صفا و دردمندی مردی که آن روز در قله‌ی «ادبیات مقاومت» قرار داشت، موج می‌زد ... ۱۴

[]

گلایه‌ی آقای خامنه‌ای و بسیاری از جوانهای امیدوار «حوزه» به مقاله «ولایت اسرائیل» (که در مهرماه ۱۳۴۳ در اندیشه و هنر چاپ شد) نقل از چهار صفحه دست‌نوشته سید علی خامنه‌ای که در اختیار رواق است و اصل آنها در «از چشم برادر» خواهد آمد.

شد) دومین گلابیه «حوزه» است از روشنفکران زمان. گلابیه نخست را، نشان دادم که ده سال پیش «قم» از مرحوم ملکی و علم و زندگی کرد. با وجود این یادآوری چند نکته زیر نیز خالی از فایده نیست :

۱ - مقاله ای که زیر پوشش نامه يك دوست ایرانی فرنگ نشسته، جلال در « جنگ هنر امروز » دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، و هفته نامه «دنیای جدید» را به توقیف ابدی گرفتار ساخت در سوم تیرماه ۱۳۴۶ و در نسخی معدود منتشر شد. که یاروشنفکر جماعت، در همان ایام آن را ندید و یا آن را درخور توجه ندانست. آن نامه ساختگی جلال، تا ضرب و زور ساواک را بگیرد، نام : «آغاز يك نفرت» را داشت. که خود وی و یا دکتر سیروس طاهباز ناشر اولی آن، مصلحت ندیده بودند با چنان عنوانی، حساسیت و عصبیت سانسور را برانگیزند. (که البته این ملاحظه و مراعاتشان درست درنیامد. و ساواک نه تنها اکثر نسخ آن را جمع کرد، بلکه هفته نامه مزبور را تعطیل نمود). اما از ظرایف روزگار اینکه آن مقاله را نیز روحانیت آگاه دید. و نسبت به تکثیر آن احساس مسئولیت کرد. و با افزایش يك مقدمه سه صفحه ای با امضای «ابورشاد» و توسط «نشر نذیر» دوبار آن را در قم به صورت يك رساله ۳۲ صفحه ای رقی منتشر ساخت. یکبار در پنج هزار نسخه. و یکبار در پنجاه هزار نسخه. و ظریف تر آنکه برای آن رساله - لابد متکی به محتوایش - نام «اسرائیل، عامل امپریالیسم» را برگزید.

۲ - جلال با تمام ارادتی که به مرحوم خلیل ملکی و برادرش مهندس ملك داشت، هیچگاه دچار شیفته گی سوسیالیست های ایرانی نسبت به اسرائیل نبود. جوهر علاقه و اعتقادی که او به فرهنگ اصیل

اسلامی داشت، به او اجازه نمی‌داد که چون دیگر یاران خویش، به دستاوردهای توفیق‌آمیز کشاورزی اسرائیل، در شکل کیبوتص‌ها، از صمیم‌دل به‌وجود آید. و همین شك و تردیدهای اصولی بود که نوشته‌های جلال را همواره از نوشته‌های مرحوم ملک‌ی تفکیک می‌کرد. پندار من آنست که وقفه‌های چندگانه‌ای که در تبلیغ کیبوتس‌های اسرائیل در مجلهٔ مرحوم ملک‌ی (علم و زندگی و نبرد زندگی) اتفاق افتاده است، می‌تواند از جمله به‌علت تحذیرهایی بوده باشد که جلال به ملک‌ی می‌داده است. ملک‌ی در جلال، به چشم يك مشاور هوشیار و صدیق می‌نگریست. و این مطلب را، خیال می‌کنم خود آن مرحوم در مقدمه یکی از کتابهایش نیز یاد کرده است.^{۱۵}

وقتی جلال، از بین‌روشنفکران ایرانی در سال ۱۳۴۶ برای اول بار فریادش در آمد که :

بمناسبت اینکه نازیسم - این گل سر سبد تمدن بورژوازی غرب - شش میلیون یهودی فلك زده را در آن کوره‌های آدم - پزی پخت - امروز دو سه میلیون عرب‌های فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه‌داران وال استریت و بانک روچیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت‌های هیتلر شریک بوده‌اند و در همان ساعت دم برنیاورده‌اند، حالا به همان یهودیها در خاور میانه سرپل داده‌اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و

(۱۵) به احتمال قوی در مقدمهٔ چاپ اول مجموعهٔ مقالات ملک‌ی که بانام

«برخورد عقاید و آرا» منتشر شد. حیف که کتاب در دسترس نبود.

دیگر خیال مبه-ارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و

دیگر کانال سوئز را روبه ملل تمدن نبندند! ^{۱۶}

مجادله داغی را با استادش مرحوم ملکی باعث شد که دست کم

خیال می کنم دکتر سیروس طاهباز ناشر آن فریاد، بیاد داشته باشد.

۳ - جلال فقط نخستین فریاد کننده از ظلم دولت اسرائیل نسبت

به اعراب نبود. او در عین حال نخستین فردی بود که در سفر ۱۴ روزه سال

۱۳۴۱ خویش به اسرائیل، توانست دم خروس امپریالیسم غرب را، بیرون

آمده از جیب دولت اسرائیل ببیند و بگوید. (گفتنی که در سخنرانی

زمستان ۱۳۴۱ موسسه مطالعات و تحقیقات و در مقاله پائیز ۱۳۴۳ اندیشه

و هنر، تلویحی بود و در مقاله تابستان ۱۳۴۶ جنگ هنر امروز، تصریحی.)

و افزون بر اینها، جلال نخستین گزارشگری بود از ایرانیان که توانست

«مسأله اسرائیل» را به دو بخش قابل تفکیک «اعراب و یهود» و «اعراب

و صهیونیسم» تقسیم کند.

در خاتمه این بخش از مقدمه ام - که امیدوارم گفتار زایدی نبوده

باشد - فهرست ناقصی فراهم کرده ام از چند کتاب درباره «مسأله اسرائیل».

برخی شان ترجمه و برخی شان تألیف. اما تمام شان پس از گزارش و گفتار

جلال نشر یافته. (و این کاری بود که خود جلال قصد داشت انجام دهد.

اما چون اثری در فارسی منتشر نشده بود، ناچار او موفق به اینکار

نشد.)

امیدوارم این فهرست ناقص نه حمل بر پایمال کردن فضل تقدم

مؤلفان یا مترجمانی باشد که اثری و قبل از جلال منتشر کرده بوده اند

که من ندیده‌ام. و نه حمل بر آن گردد که من پنداشته باشم بر ادرم جلال مؤلفان و مترجمان بعدی را، بطور مستقیم به انجام تألیف یا ترجمه‌ای درباره «عرب و یهود» برانگیخته باشد. (چنانکه مترجم فارسی «آلبر ممی» در مقدمه «چهره استعمارگر، چهره استعمارزده» به این امر اشاره کرده است). اما در عین حال بر این باورم که از راه توجه دقیق جلال و تفکیک مسأله عرب و یهود به دو بخش فوق، نه تنها توانست به نویسندگان همسال خویش القاشوقی را بنماید برای نشر آثاری که چه بسا خود آنان و همزمان با جلال نسبت به آن کنجکاو بودند، بلکه افزون بر آن توانست در نسل پس از خویش نیز تأثیر گذارد و آنان را به انجام مسئولیت‌هایشان برانگیزد.

۸- کتاب نگاری (بیبلیوگرافی) :

در فهرست ناقص زیر ملاک تقدم را، تاریخ انتشار آثار قرار دادم تا سندی باشد بر ادعایم. مبنی بر اینکه جلال اگر چه آغازکننده اسرائیلیات در ادبیات فارسی نبود، اما اولین شك کننده‌ای بود که زیر نفوذ تبلیغات امریکا و صهیونیست‌ها قرار نگرفت. وقتی «آغاز يك نفرت» را در جنگ هنر امروز دکتر سیروس طاهباز چاپ کرد، هنوز دو هفته از شبیخون اسرائیل به مصر و اعراب نگذشته بود. که در ۵ و ۶ ژوئن سال ۶۷ (مطابق با ۱۵ و ۱۶ خرداد سال ۱۳۴۶) انجام گرفته بود. و «آغاز نفرت» آخرین فصل سفرنامه جلال است به اسرائیل. حالا نگاه کنید به تاریخ دیگر آثاری که یا ترجمه شده است و یا تألیف:

۱ - سال ۱۳۴۷ - ترجمه مقالات ماکسیم رودنسن و ایزاک دویچر

- (هر دو یهودی الاصل) توسط هزارخانی و با نام درباره فلسطین.
- ۲ - سال ۱۳۴۸ - ترجمه اثر ماکسیم رودنسن (یهودی الاصل) توسط دکتر رضا براهنی و با نام: عرب و اسرائیل .
- ۳ - سال ۱۳۴۹ - سلسله مقالاتی که سید جوادی در روزنامه کیهان و مجله نگین، در فاصله سالهای ۴۷ تا ۱۳۴۸ چاپ کرده بود و در آن سال به صورت کتابی با نام اعراب و اسرائیل منتشر گشت.
- ۴ - ۱۳۴۹ - ترجمه اثر ج. بابریل توسط ابوطالب صارمی و با نام جنگ طولانی اعراب و اسرائیل .
- ۵ - سال ۱۳۵۰ - ترجمه گزارش حقوقدانان الجزایری توسط دکتر اسدالله مبشری و با نام: مسأله فلسطین .
- ۶ - سال ۱۳۵۰ - ترجمه ادوار عطیه و هانری کتان توسط دکتر هزارخانی و با نام: فلسطین مال کیست ؟
- ۷ - سال ۱۳۵۰ - ترجمه دو مقاله از صبری لوئیس والی لوبل توسط دکتر فکری ارشاد و با نام: صهیونیسم در فلسطین .
- ۸ - سال ۱۳۵۱ - کتاب سید هادی خسروشاهی با مقدمه علی حجتی کرمانی با نام: پیکار در فلسطین و بیت المقدس (مؤلف و مقدمه نویس هر دو از طلاب حوزه و حجج اسلام)
- ۹ - سال ۱۳۵۱ - ترجمه نظرات و سخنرانی های جمال عبدالناصر رئیس جمهور فقید مصر توسط ابراهیم یونسی و با نام ما و مسأله فلسطین.
- ۱۰ - سال ۱۳۵۲ - ترجمه ای از جرارد شالینند توسط مهدی خسروی و با نام: نهضت های مقاومت فلسطین .
- ۱۱ - سال ۱۳۵۲ - ترجمه ای از گالینانیکیتینا . ترجمه ایرج

مهدویان و با نام : دولت اسرائیل.

۱۲ - سال ۱۳۵۳ - اثر فقید شهید مصطفی شعاعیان با نام
نقش اسرائیل ورژیم پهلوی درخاور میانه .

۱۳ - سال ۱۳۵۴ - ترجمه‌ای از حسنین هیکل سردبیر الاهرام
و دوست ناصر توسط کاظم موسایی و با نام: جنگ رمضان.

۱۴ - سال ۱۳۵۴ - ترجمه اثر محمود حسن عرب توسط رضا
قازیاری با نام : اعراب امروز .

۱۵ - سال ۱۳۵۴ - ترجمه اثر ژان کلود گلیو توسط غلامرضا
نجاتی و با نام : روزهای مصیبت بار اسرائیل.

۱۶ - سال ۱۳۵۶ - ترجمه مقاله حسنین هیکل مصری توسط
بهمن رازانی و با نام : موقعیت اعراب و اسرائیل .

۱۷ - سال ۱۳۵۷ - اثر حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در قم و
با نام : اسرائیل و قدس عزیز.

۱۸ - سال ۱۳۵۷ - اثر اسرائیل شاهاک ترجمه امان‌الله ترجمانی
با نام: نژادپرستی دولت اسرائیل .

۱۹ - سال ۱۳۵۷ - اثر افرایم (= ابراهیم) سولا ترجمه فرامرز
فرامرزی و با نام : خدا حافظ اسرائیل.

۲۰ - سال ۱۳۵۷ - اثر تیری دژارده ترجمه حسین مهری و با
نام : صد میلیون عرب .

۲۱ - سال ۱۳۵۸ - ترجمه اثر منیر شفیق عرب توسط نهضت
آزادی و با نام : تجربیاتی از انقلاب فلسطین.

۲۲ - سال ۱۳۵۸ - ترجمه اثر ایوانف سویری توسط ابراهیم

یونسی با نام : صهیونیسم.

۲۳- سال ۱۳۵۸- تحقیق و اثر فقید مصطفی شاعیان با نام : جنگ سازش در فلسطین .

۲۴- سال ۱۳۵۸- کتاب و رساله دیلمقانی با نام: انقلاب فلسطین.

۲۵- سال ۱۳۵۹- اثر لو کرتیف با ترجمه مازیار (احتمالاً نام مستعار باشد) و با نام : رژیم اشغالگر قدس، اسرائیل اسطوره و واقعیتها.

۲۶- سال ۱۳۶۱- ترجمه اثر منوهین توسط و ازریك درساها کیان بانام: منتقدان یهودی صهیونیسم .

۲۷- سال ۱۳۶۳- ترجمه اثر الکساندر توسط توری آرمان و با نام : نفوذ صهیونیسم در دولت امریکا.

۲۸- بی تاریخ- ترجمه و تألیف ناصر پورقمی با نام: اعراب و اسرائیل و آینده . توسط انتشارات جاویدان (چون تاریخ نداشت نام ناشر را آوردم).

۲۹- بی تاریخ - ترجمه اثر حکم دروزه توسط کریم زمانی با نام : پرونده فلسطین که توسط انتشارات بعثت در تهران پخش شد. (چون تاریخ نداشت آدرس ناشر را آوردم).

۹- آخرین سخن :

۱- در کتابخانه شخصی خودم، بیشتر از سیزده تا از کتابهای فوق را ندارم، از آنجا که فهرست کاملی در این گونه موارد نیست ، از یاری های ارزنده همکار و سرورم محسن سنجابی و دوست جوانم علی دهباشی استفاده کردم. آنان با پی جویی در فهرس ناشران تهران و شهرستانها، فهرسی را در اختیارم گذاشتند که ترکیب و جمع بندی آنها،

اینی بود که تقدیم شد.

۲- یقین دارم خواننده محقق و عاشق کتاب، کاستی و کژی‌هایی در تدارك این فهرست خواهد دید. اما امیدوارم این کاستی و کژی را حمل بر غرض شخصی من و همکارانم نکند. باعث تأسف است که شناسنامه هر کتابی را در صفحه دوم یا چهارم کتاب آوردن که خیال می‌کنم بابتکار رواق هم بوده باشد. هنوز رایج و مرسوم ناشران و مؤلفان نشده است. انتظار دارم کاستی‌ها و کژی‌ها را در تنظیم این فهرست، از طریق عشاق کتاب، و در چاپ بعد برطرف کنم.

۳- به جهاتی به خود اجازه ندادم لیست کتب دیگری که بطور جنبی و غیرمستقیم به مسأله عرب و یهود و یا مسأله عرب و اسرائیل پرداخته‌اند، ضمیمه این فهرست کنم. کتبی امثال نژادپرستی و فرهنگ و یا گفتاری در باب استعمار اثر امه‌سه‌زر و یا چهره استعمارگر، چهره استعمارزده اثر آلبر ممی را نخواستم با این کتابنگاری اسرائیلیات مخلوط کنم. به‌ویژه که مترجمان آن، به‌گونه‌ای اشاره کردند که ترجمه آن‌کارها را، مدیون جلال‌اند. و یا دست کم به تشویق او بوده است که به ترجمه آن آثار دست زده‌اند.

۴- متن، حواشی و ضمایم این کتاب را، با وسواس و دقتی که در توانم بوده است، خود استنساخ کرده‌ام. (از روی خط ریز برادرم که یقین نداشتم برای کارگران حروف‌چین، خواندن آن بدون اشکال باشد) به متن و حواشی چیزی نیفزودم مگر آنکه آن را در بین دو قلاب [] گذاردم.

۵- ترجمه چند متن از ضمایم این کتاب را که برادرم جلال

فرصت ترجمه شان را نیافت ، مدیون یاری های ارزنده همکاران و عزیزانم علی چنگیزی و سعید باستانی هستم که از هردو شان یاد کرده ام. ع- این مقدمه دراز و بی تناسب با متن، اثر من است. یعنی گناه من است. اگر آنرا قبل از چاپ به نظر عزیزانم سرکار خانم دانشور و جناب پرویز داریوش نرساندم، بعلت بزرگواری های آنان بوده است که هردو از زمره اوصیای جلالند و از نخست نسبت به من مهر و لطفی داشته اند که خود را شایسته آن همه حسن ظن نه می دید هام و نه می بینم.

شمس آل احمد

ولایت عزرائیل

۱) پیش در آمد :

« ولایت » می گوئیم به دو معنی :

اول اینکه حکومت یهود در آن سرزمین فلسطین، نوعی «ولایت» است و نه «دولت». حکومت اولیاء جدید بنی اسرائیل است بر ارض موعود. نه حکومت ساکنان فلسطین بر فلسطین. و نخستین تضاد ناشی از حضور حکومت اسرائیل، همین است که بیاید. ملتی یا قومی یا پیروان دینی یا بازماندگان آن دروازه سبط - به هر تعبیر که می خواهید - در طول تاریخ و سنت و اساطیر در بدری ها کشیده و آرزوها در دل پخته تا عاقبت به صورتی به چنین آرزویی، و در سرزمینی نه چندان فراخواننده، و «موعود» مستقر شده. به جبر زمانه یا به الزام سیاست یا به روشن بینی اولیاء یا به حکم اقتصاد و سرمایه گذاری بی دغدغه. که يك به يك را خواهیم رسید. و اکنون اگر نه جرأت قیاسی با ابراهیم - خلیل و داوود و سلیمان و موسی علیهم السلام باشد - به هر صورت رجال سیاست امروز اسرائیل را به راحتی می توان اگر نه از انبیا - اولیا خواند و مقایسه شان کرد با آن الباقی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر اسرائیل که ما از میان همه شان، یخه «جرجیس» را گرفته ایم و از او نمونه

معجزه‌های به وقوع پیوسته را قصد کرده‌ایم. و اینک معجزه به‌وقوع پیوسته است و بی هیچ لافی در غربتی. نه «بن گوریون» دست کمی از «ادریس» دارد و نه «موشه‌دایان» از «یوآب». و این اولیای جدید هر يك با نبوات خود و دست کم باروشن‌بینی‌های خود، در سرزمین فلسطین ولایتی ساخته‌اند دعوت‌کننده همه بنی اسرائیل، که دو میلیون‌نشان در نیویورک‌اند و هشت میلیون دیگرشان در دیگر نقاط عالم. و مهمترین نکته در به‌وقوع پیوستن معجزه اینکه ولایت اسرائیل با دو میلیون و اندی ساکنان سرزمین تنگ و دراز خود، چه بخواهد چه نخواهد، اکنون دارد به نام همه دوازده میلیون یهودیانی که در عالم متفرق‌اند حکم می‌راند و عمل می‌کند. اگر تنها يك مثال به عنوان نمونه کافست، از محاکمه «آیسمن» یادی کنیم که ایادی اسرائیل او را در امریکای جنوبی گرفتار کردند و به اسرائیل آوردند و محاکمه‌اش کردند و کشتند و خاکسترش را نیز به آب دادند. و تازه این همه، به نام آن شش میلیون یهودی که در داغگاه‌های اروپای خوره گرفته به فاشیسم، قربانی شده بودند. در سالها پیش از استقرار ولایت اسرائیل و در متن مقررات حکومتی که امروز خود آلمانها نیز از یادآوری نامش و رسوم و آدابش شرم دارند.

معجزه این را می‌گویم. امری خلاف عرف و عادت. عرف قوانین بین‌المللی. عادت حکومتها که حتی اگر «تروتسکی» را در مکزیك سر به نیست می‌کند به ضرب چکش تروریستی است متعصب و همان در محل، کارش را می‌سازند.

حتی به علت وقوع چنان امری شده، نیز چاره‌ای نیست جز

اینکه اسرائیل را ولایتی بدانیم و اداره کنندگان را اولیا - که به نام چیزی برتر از اعلامیه حقوق بشر، گام می زنند. گویی هوایی از «یهوه» در سر ایشان است و آن نبوت ها... که موسی تا قتل نفس نکرد و سر به بیابان نگذاشت، داغ پیامبری را بر سینه خود نیافت.

ولایت اسرائیل گفتم، این به يك معنى .

دوم، به این معنى که سرزمین فعلی اسرائیل به هر صورت چیزی شبیه يك مملکت نیست. اگر از مملکت آن مفهومی را می توان داشت که ما داریم. چیزی شبیه قاره ای. ولایت اسرائیل يك وجب خاك است. چیزی در حدود ولایت ساوه. کمتر از هشت هزار میل مربع. و چه سخت جانست. و اگر موسی علیه السلام می دانست که قوم را به چه سنگلاخی رهنمون است و «اردن» چه مسخره ظریفی از «نیل» است، هرگز بر آن دیار انگ «ارض موعود» نمی نهاد. و قوم را، این همه سالیان در تب و تاب نمی برد.

اما در دنیایی که ما داریم - با مملکت های يك وجبی، اما معتبری (!) همچون سوئیس و دانمارک و ایسلند و قطر و کویت و امیرنشین موناکو - همین يك وجب خاك اسرائیل در حوالی دسترس پذیر ما که گوشه ای از شرقیم، همچون مشتی روی میز «هلال خضیب» هم منشأ قدرتی است و هم (به همین علت) منشأ خطری.

قدرت و خطر به این اعتبار که تا چگونه به دنیا بنگری.

اگر از دریچه چشم سیاستمداران عرب بنگری، مبنای خطری است از برای حصول يك پارچگی خلافت اسلامی که بسیار کسان، از پس مرگ عثمانی، خوابش را دیده اند. اما:

اگر از دریچه چشم يك شرقی بنگری که منم - خالی از تعصب و غلو و کینه - و نگران آینده شرقی که يك سرش « تل آویو » است و سر دیگرش «توکیو» - و همین شرق است که محل حوادث آینده است و امید دنیای خسته از غرب و غرب زدگی است، در چشم این شرقی، اسرائیل با همه معايش و با همه تضادهایی که در درون نهفته دارد، مبنای قدرتی است. و قدم اول است به عنوان نوید آینده‌ای که دیگر نه چندان دور است .

من به این دو معنی اسرائیل را «ولایت» می‌خوانم. و در این دفتر کوششی خواهم کرد تا آنچه را از این «ولایت» شناخته‌ام، بازگو کنم. نه به قصد تبلیغی و نه به عنوان پاداش سوری که در آن ولایت خورده‌ام. و نه به قصد راهنمایی سیاست دودوزه حکومت ایران نسبت به اسرائیل. و نه به قصد رنجاندن اعراب - که کار من سیاست نیست - و نه به عنوان سفرنامه‌ای یا تقبیح‌نامه‌ای . بلکه تنها به این عنوان تا بدانید که صاحب قلمی از این سوی عالم - و فارسی زبان - در مقابل واقعیتی که حکومت جدید بنی اسرائیل است ، بر گوشه‌ای از شرق چه وضعی دارد و چه حرف و سخنی و چه اماها .

اما به صراحت و در همین اول کار بگویم که صرف نظر از سنت و اساطیر و آن وعده و وعید دراز و صرف نظر از اینکه چه شد تا حکومت اسرائیل در آن ولایت مستقر شد، که کار تاریخ نویسان است، حکومت اسرائیل با وضعی که فعلا دارد از نظر من شرقی، از طرفی سر پل مطمئنی است برای سرمایه‌گذاری غرب که پس از جنگ دوم به صورتی دیگر و به لباسی دیگر در شرق نمودار شده است . و من با

این قسمت اسرائیل بگو مگوی فراوان دارم . و بعد هم تجسم خشن کفاره گناهانی است که هم در آن سالهای جنگ، فاشیستها ، در «داخو» و «بوخن والد» و دیگر داغگاهها، مرتکب شدند . درست توجه کنید که گناهی است و غربی مرتکب شده است و من شرقی کفاره می دهم. و سرمایه ای است که غربی صادر می کند و من شرقی پایگاه می دهم . در این مورد نیز حرف و سخن ها دارم. و در این همه اگر راستش را بخواهیم، مسیحیت حجابی از اسرائیل میان خود و عالم اسلام کشیده است تا من خطر اصلی را نبینم. سر اعراب این چنین است که گرم شده .

با اعراب هم حرف و سخنها دارم . درست است که آوارگان فلسطین همچون گویی دم چوگان سیاستمداران عرب سالها است که به طفیلی گری خو کرده اند. اما درست توجه کنید که همین آواره فلسطینی اکنون بیش از ده سالی است که دارد کفاره گناهی را می دهد که دیگری در آن بلخ جهنمی کرده است. از استخوان پاره های ولایت عثمانی این تکه آخر - این فلسطین - که به عنوان «لقمه خوش بحال دهنم» کناری نهاده شده بود ، اکنون همچون گریز بر سر سفره میان خلیج فارس و رود نیل نشسته است. آیا همچون مترسکی، تا هیچ دستی پا از گلیم بشقاب خود دراز نکند ؟

و من حتی کمی دورتر می روم و می گویم که اگر روزگاری حکومت اسرائیل از میان برخیزد، رهبران عرب دیگر به چه چیز متوسل خواهند شد به عنوان تنها مانع وحدت اعراب؟ و آیا مگر نه این است که همین حضور اسرائیل و ترسی که از آن در دل اعراب انداخته اند،

علت وحدت‌های حقیر و یکپارچگی‌های داخلی مرزداران این‌سوی عالم است ؟

نکتهٔ دیگر اینکه من گرچه در این شهید نمایی از حد گذشتهٔ یهودیان به خاطر آن کشتار جنگ، آنطرف سکهٔ فاشیسم را می‌بینم و تکیه بر نژاد پرستی را که به جای خود بیاید. اما این را هم می‌بینم که اگر قرار است پایگاه باشی، از اسرائیل بیاموز که خود را چه‌گران فروخته است! و اگر قرار باشد به مردی همسایه‌های دور زن کنی، هم چنین. و اگر قرار است ادای دموکراسی را در بیاوری، آنهم در سرزمینی که تا خدا خدا بوده است زیر چکمهٔ فرعون‌های زمینی و آسمانی گسترده بود... هم‌چنین. به هر صورت اسرائیل برای من شرقی از میان همهٔ سرمشق‌ها، سرمشقی است در معاملهٔ با غرب. که به قدرت روحی يك شهادت چگونه صناعتش را بدوشیم و غرامت ازش بستانیم و سرمایه‌اش را بکار آبادی مملکت بگماریم و به قیمت چند صباحی تبعیت سیاسی، استقراری به‌کار تازه‌پای خود بدهیم.

و نکتهٔ آخر اینکه این شرقی فارسی زبان از اعماق تاریخ نظری به یهود دارد. در عهد بوق داریوش و خشایارشا این من بوده‌ام که «استر» را بر تخت نشانده‌ام و «مردخای» را به وزارت برگزیده‌ام و به تجدید بنای «هیکل» فرمان داده‌ام. و گرچه در کوچه و بازار ری و نیشابور گاهی به تحريك و غرض‌حاکمی، یا نفع‌فرمانروایی به‌جهود کشی هم پرداخته‌ام، اما مزار «دانیال‌نبی» در شوش هنوز معجز می‌کند و «استر و مردخای» در همدان از يك امامزادهٔ صحیح‌النسب هیچ‌دست کمی ندارد. اما بگذرید از آن منت‌نهادن‌ها و بار خودخواهی حماقت

پیش در آمد / ۵۳

آمیز را بر دوش خلق خدا نهادن‌ها . مرا همان بس که همین دانیال‌نبی
در روزگاری از تاریخ من وزیر بود که اصلاً نمی‌خواهم بدانم
شاهش که بود .

(۲) آغاز يك جذبه:

برسر يکی از تپه‌های حومهٔ اورشلیم بنای یادبودی ساخته‌اند برای تمام آنها که در بازداشتگاه‌های زمان جنگ دوم سوخته‌اند یا مرده‌اند یا کشته شده‌اند، به اسم «یدوشم» (دست و نام)^{۱۷}. چهار دیواری عظیم از سنگ خارا. قلوه سنگ‌های سه چهار خسرواری درهٔ اردن. هر يك تيله انگستی دیوان. و سقفی يك پارچه و قطور برسر این چهار دیوار. و دری بزرگ و زمخت و سیاه از ورق آهن نخاله. و همه جا شباهت‌های فراوان با مقبره آخرین کشته‌های فاشیسم در رم^{۱۸}.

روزی که به دیدار این بنای یادبود رفتیم، مردی که راهنما بود حسابی يك دهن روضه خواند و اشکمان را گرفت. که اگر او نبود و روضه نمی‌خواند هم، چنین می‌شد. تصویر چه تحقیرها بر دیوار و چه

(۱۷) مأخوذ است از تعیری توراتی (اشعیا نبی باب ۵۶ - آیه ۵) که در آن یهوه وعدهٔ حفظ نامی و دستی (یادبودی) از خود را بکسانی می‌دهد که چنین و چنان مراسم مذهب را حفظ کنند.

(۱۸) مقصود بنای یادبود Martiri della Fosse Ardeatine است در رم. با دری از مفرغ کارمیر کو (Mirco) مجسمه‌ساز معاصر ایتالیایی.

توحش‌ها در تن کوره‌های آدم‌سوزان و چه کیف‌ها از پوست آدم‌ی و عکس چه دوکهای سیاهی در پس میله‌ها و چه چشمهایی ... بماند. که من قصد روضه‌خوانی ندارم. همان‌روز يك خانواده هلندی نیز به زیارت آمده بود که به خاطر آنها مراسمی اجرا می‌شد. دسته‌ای از کودکان دبستانی زیر طاق عریض و سکوت‌انگیز دخمه‌وار بنا، سرودی خواندند و يك خاخام دعاها کرد و نشانها به آن خانواده دادند و تشکرها کردند از پدر آن خانواده که در زمان جنگ پانزده یابیست یهودی را پناه داده بود و از جهنم گریزانده بود.

کسی که نشان می‌گرفت کاسبکارمانندی بود باقیافه‌اندکی زمخت و دهاتی. اما برای آزاده بودن لازم نیست فیلسوف باشی یا سیمای بزرگان داشته باشی. لابد مردی بوده دلسوز و همدرد خلق خدا و از دستش هم برمی‌آمده و کسانی را از بنی اسرائیل لای صندوقهای کالا برکشتی نشانده و رهایی داده، یعنی در سخنرانی کوتاهی که در جواب تشکر اداره کنندگان مراسم کرد چنین گفت. و افزود که او درهمه این کار كوچك هیچ قصدی نداشته جز اینکه جوابی می‌داده است به جذبه‌ای که در خود بسوی اینهمه فداکاری و شهادت و تحمل زجر، می‌دیده. و من آنروز بیاد جذبه‌ای افتادم که در آغاز کار اسرائیل مرا - یا بهتر بگویم ما را - از نظری دیگر به اسرائیل می‌خواند. سخن از سال ۱۳۲۷ است یا کمی پیشتر.

ما دسته‌ای بودیم که در اوایل ۱۳۲۶ از حزب توده انشعاب کردیم. بععلی که من در «خلیل ملک‌ی و بت‌شکنی و عاقبتش»^{۱۹} نشان داده‌ام و در

(۱۹) [اشاره است به فصل ششم در خدمت و خیانت روشنفکران به اسم:

جستجوی توجیه خود دقیق‌ترین خبرگیران بودیم از آنچه در دیگر احزاب همانند می‌گذشت از چنان انشعابی . در حزب کمونیست هند و بعد، از قطع روابط تیتو با مسکو . ضمن این توجیه در جستجوی چیزی بجای «کلخوز» نهادن بودیم که عاقبت به «کیبوتص» دست یافتیم . دکانی بود و شاید هنوز هست در لاله‌زار . پارچه فروشی و خیاطی به اسم «ملامد» . که توزیع کننده نشریات اسرائیلی نیز بود و من آنوقت‌ها مستاجر خانه نادرپور بودم در کوچه نکیسای لاله‌زار . و هر روز گذارم از جلوی آن دکان بود . آن انتشارات را پشت شیشه می‌گذاشت که مردم ببینند . تا من هم دیدم و گرفتم و خواندم و حسین ملک را خبر کردم و کار بجایی کشید که ما دو نفر شدیم مشتری پروپا قرص روزنامه‌ها و مجله‌ها و کتابچه‌های اسرائیلی . و از آن پس بود که حسین ملک چیزی درباره کیبوتص منتشر کرد^۲ و سپس «علم و زندگی» وارد گود شد . و ما جمعاً شدیم برگرداننده آنچه از سوسیالیسم دهقانی اسرائیل باین مملکت می‌رسید . و این شهرت کار را بآنجا کشاند که «علم و زندگی» دو سه بار از طرف روحانیان تهدید شد . ولی ما ، به ازای «کلخوز» ، آنچه را که بایست یافته بودیم . «کیبوتص» را . با چوب هستی سوسیالیستی ولی سخت بیگانه از انگ استالین . پس از آن بود که کتاب «کویستلر» را با اسم «دزدان در شب» دیدیم در وصف تاسیس يك کیبوتص جدید در متن بد رفتاری همسایگان عرب - و تازه این کتاب

قضیه انشعاب و خلیل ملکی .]

(۲۵) در مجله ماهنامه اندیشه نو . که انور خامه‌ای درش می‌آورد . در

سال ۱۳۲۷ . و سه شماره بیشتر دوام نیاورد .

را نیز بآن علت که نویسنده اش پیش از آن «صفر و بی نهایت»^{۲۱} را نوشته بود. حاوی تجربه‌ای دو صد چندان دشوارتر از تجربه وصل و فصل ما با دستگاه نمرودی استالین. و اینها همه مؤید بود و تسلا بود. و توجیه بود. و ناچار جذبه داشت. «کویستلر» هم مثل ما با استالین که بریده بود کارش به کیبوتص کشیده بود. و چرا؟ چون در آنجا اساسی برای اجتماعی کردن وسایل تولید کشاورزی در ناحیه‌ای از دنیا نهاده بودند که از سوسیال دموکراسی روس الهام می‌گرفت و نه از استالین. و سالها پیش از اینکه استالینی در کار باشد آنها طرح کارشان را ریخته بودند. و آیا این نه خود، علت اصلی نزاعی است که میان اسرائیل و روسیه شوروی است که از مهاجرت یهود روس سخت ممانعت می‌کند؟ این چنین بود که من با اسرائیل آشنا شدم. از آن پس متن محاکمه نورنبرگ را گیر آوردم و خواندم و بعد يك بار دیگر با «عهد عتیق» پیمان تازه کردم. و بعد چیزی درست کردم به اسم «کتاب سوم پادشاهان» که هنوز در نیامده است. و چیزی دیگر به اسم «رساله پولوس رسول» که در آمده است^{۲۲}. از آن تاریخ به بعد مرتب در باره اسرائیل خبر

(۲۱) این کتاب را در آن واحد دو نفر از ما ترجمه کردند. دکتر وثوقی و علی اصغر خبره زاده که منتشر هم شد. درست در همان زمانی که خود من «بازگشت از شوروی» آندره ژید را ترجمه می‌کردم.

[جلال ترجمه اول را که ناصر قلی نوذری و به نام «ظلمت نیمروز» منتشر کرد: به نام ناصر وثوقی ثبت کرده که البته طغیان قلم است. مرحوم نوذری هم از آشنایان مشترك آنان بود.]

(۲۲) یکبار در «مهرگان» و اخیراً در مقدمه چاپ دوم زن زیادی. [کتاب

می گرفته‌ام و می خوانده‌ام تا در بهمن ۱۳۴۱ که با زنم هفده روز مهمان دولت اسرائیل بودم. و فرصت این را یافتم تا آنچه را در کتابهای خواندم از نزدیک لمس کنم و عاقبت ببینم آنچه را که چنین جذبه‌ای داشت. از این جذبه نخستین که بگذریم کشتی‌های دیگری نیز در کار بوده است که می‌شمارم:

من شرقی غیر عرب فراوان چوب اعراب را خورده‌ام و هنوز هم می‌خورم^{۲۳}. با همه باری که از اسلام بدوش من بوده است و هنوز هست، ایشان مرا «عجم» می‌دانند. «رافضی» هم می‌دانند. محرابی برای تشیع من قائل نیستند و چون بدتر از من چشم به غرب و صنایعش دوخته‌اند اصلاً مرا نمی‌بینند که هیچ، مرا سرخر هم می‌دانند. بوشهر و بندرعباس من کور شده است تا کویت و بصره او بندر آزاد باشد.

→

سوم پادشاهان مذکور را بین نوشته‌های جلال نیافته‌ایم. ساواک بدغارت برد؟ [۲۳] درباره روابط مصر و ایران [اشاره می‌کند به] رفتن فوزیه [از ایران] و بدرفتاری با مهمانان در عروسی فوزیه [آب نبودن در حمام - کارت و چنگالهای خراب و غیره] - گردن زدن ابوطالب یزدی [در مکه] - استقلال هند و پاکستان - وفیلم و غیره که از این قضیه درآمد - قضایای سیاسی شهر یور و نفوذ روسوفیلی - که تمام خاورمیانه را از يك سمت مورد هجوم قرار داد - تغییر مرکز آبراه به روسیه که سابقاً از راه ترکیه و مصر - اروپا بود. و حالا روسیه و امریکا است - توسعه رادیو و تلویزیون و تسهیل کسب خبر از سراسر عالم ... و جانشینی انگلیسی‌ها برای مبارزه با روحانیت [به جای] فرانسه و غربی - و دست آخر بریدگی روابط [ایران] با عراق و مصر پس از قضایای ۲۸ مرداد - اینها است علل بریده ماندن ما از مصر و عالم عربی.

دعوای شطالعرب از مرگ عثمانی تا کنون میان من و عراقی باقی است. زابر ایرانی چه در عتبات عراق و چه در مکه و مدینه بد رفتاری می بیند. در عین حال که تهران من مبدل به پاریس کوچکی شده است برای هر نمکرده دستگاه شیوخ خلیج که به دنبال اجناس قاچاق به زیارت مشهد بروند - حکام وقت مملکت من گول همین ظاهر نا آراسته را خورده اند که گمان کرده اند با این مهمان نوازیهای مشکوک زیر پای ناصر را در خلیج می روبند. و تازه این عرب، اصلاً دیگر عرب نیست. با این همه برای عراقی و مصری و سوریهای و کویتی که مسلماً هیچکدامشان بازمانده عرب دوره جاهلیت نیستند - تنها منم که هنوز «عجم» مانده ام. من، یعنی تنها «عجم» روزگار برای این عرب کادیلک سوار کنار خلیج! همه اعجام دیگر حالا بدل شده اند به سروران و صاحبان نفت. اروپایی و آمریکایی را می گویم. حتی ژاپونی را. که در این سوی عالم و برای اعراب نه تنها نشانی از عجم بودن ندارند بلکه سکه های رایج روزگار ما را با خود باین سو می آورند. تاشیخ شخبوط و آل صباح و زادورود سعودی بر آن مهرها بزنند و بجای خطبه خواندن در مساجد جامع - رادیوهاشان فریاد جاز آمریکایی بردارد و دلی دلی ام کلثوم را. حق هم چنین است. چون روزگاری که این من شرقی در تن برامکه و بنو عمید و بنو مهلب عالم اسلام را می گرداند گذشته است. و بجای زر جعفری، اکنون دلار و لیره مسلط بر بازار بصره و بغداد و شام است! و البته که در چنین اوضاعی کویتی حق دارد که مرا نبیند در حالی که هنوز بازوی کاری ساحل نشینان فارس که از فقر و بیماری و عطش زاد و بومشان گریخته اند بنای معجل دولت نفتی او را بالا برده است! و عراقی البته

که حق دارد که شطالعرب را دم به دم بروی خرمشهر ببندد. چرا که تنها صادرات خاک عراق که بصورت مهر نماز به این سو می آید درست مساوی است با صادرات خرماي خوزستان. اینهمه را می گویم نه بقصد طرح يك دعوی ارضی. و نه بقصد تجدید کینه ای. یا از سر کوته نظری سیاستمدارانهای. اینها همه درد دلی است تا بدانیم که من شرقی بچه روزی گرفتار است، و ما شرقیان بطور کلی. در روزگاری که اروپای غربی تنها با بوق بازار مشترك خود حتی گوش امریکا را کر کرده است، ما در درون چنین دیوارهای قطوری، به چنین فضاهاى تنگی قناعت کرده ایم. من عجم از این سر می زنم که تازه عجم نیستم و او که عرب است از آن سر می زند که تازه عرب نیست. و آنوقت در این میانه رهبران سیاسى مصر هم برای من دعوی خلافت اسلامى دارند. برای من که بزعم ایشان رافضی ام! و تازه خود این رهبر خلافت اسلامى مصرى کیست؟ همانکه بضربه اول خالد بن ولید حتی زبان و ادب خویش را فراموش کرد و پس از قرنهای سواری دادن به مملوکان، اکنون بر کوهان سنگی اهرام نشسته است و کلتو پاترا را بعنوان بدل مایه تحلل «جینالولو» بر پرچم ادبیات و مطبوعات غرب زده خود کوبیده و بتماشای آثار فراغنه از چهار گوشه عالم جهانگرد گدایی می کند و با اینهمه دعوی خلافت اسلامى دارد! و این رهبر مصرى هم حق دارد. چون روزگاری بود که من يك گوشه قالى را در آبادان تکان دادم و او چهار پنج سال بعد بحرکت گوشه دیگر همان قالى درسوئز جست و خیزی کرد - به گمان اینکه کرسی او را جبرئیل تکان می داده. و پس از همه اینها، اعراب

اصیل ترین شان سعودیانند که همچون خوکان به چرا^{۲۴} در منجلابی از نفت سرگرمند که دست قضای الهی در هـزار و چهار صد سال پیش کعبه را همچون گوهری در میانش نشانده است. والبته که این گوهر اکنون دیگر برای امرای سعودی تابشی ندارد. چون سر ایشان سی چهل سالی است که به آخور نفت گرم است. اگر روزگاری بود که زیارت من و امثال من شرقی خرج یکساله معیشت تمام باده نشینان حجاز را می داد، اکنون از ریزه سفره نفت است که زاد و رود سعودی بر آن دیار شلنگه تخته ها می زنند و شتران بادیه را نیز حق هاست. و این سعودی که احترامی برای خود کعبه قائل نیست برای من چه احترامی می تواند قائل باشد که زائر کعبه بوده ام؟ کعبه او اکنون به «ریاض» و «ظهران» نقل مکان کرده است که دکل چاه های نفت بجای گلدسته مساجد در زمین هایش روئیده. و اگر هنوز سعی می کند سعی میان صفا و مروه نیست - سعی میان «آرامکو» و «استاندارد اویل» است. یاسعی میان پاریس و نیویورک با حرمسرای در پشت سر و آبروریز اسلام. و با همه فضاحت هاشان و معالجه بواسیرها و پروستات هاشان.

و این منی که از این اعراب بی اصالت چنین چوبها خورده است اکنون از حضور اسرائیل در شرق شاد است. از حضور اسرائیل که می تواند لوله نفت شیوخ را ببرد و نطفه طلب حق و انصاف را در دل هر عرب بدوی بنشانند و سرخرها بسازد برای حکومت های بی قانون عهد دقیا نویسی ایشان. این پوسته ها که بر پایه درخت کهن اما تنومند اسلام در این صحراهای قفر مانده اند به علامت سوسماری که روزگاری

(۲۴) که فرمود: «الاعراب اشد کفراً و نفاقاً...» قرآن کریم.

آغاز يك جذبه / ۶۳

زندوزایی داشته باید به تندباد وحشت حضور اسرائیل از جا کنده شوند
تا من شرقی بتواند از جبروت حکومت‌های دست‌نشانده نفت خلاصی
یابد و حضور اسلام را لمس کند که اکنون زیر زنجیر تانک‌های امریکایی
درس اسر شرق می‌کویندش و حضورش را به حضوری مخفی بدل کرده‌اند
وبی‌دسترسی به وسایل انتشاراتی و منابع کسب‌خبر در خواب اصحاب
کهف فروش کرده‌اند...

(۳) ولایت بی شرق و غرب :

پیش از ورود به اورشلیم^{۲۵} گمان نمی کردم که چیزی از آن در دست یهود باشد. اما اینطور نبود. هسته اصلی شهر، البته در دست اردنسی‌هاست. در درون حصار بلند کهنه‌اش و با « دیوار ندبه » و مسجد الاقصی. و قسمت شرقی آن، « تپه زیتون » که مہبط چہ بسا وحی‌ها بود بر حضرت مسیح.

وسیمین و من به چہ زحمتی از این گوشہ و آن سوک - بر بالای سکویی یا از بام خانہ‌ای، سرک کشیدیم تا از دور، ہیکل « قبة الصخرہ » را زیارت کردیم. کہ رو بہ جنوب شرقی، بر دامنه تپہ‌ای است رو بہ درہ‌ای کہ بہ تپہ زیتون می‌انجامد. با گذرنامہ‌ای کہ در دست داشتیم، حق ورود بہ آن دست را نداشتیم. بابازار ہایش و کوچہ‌های قدیم و مسجدہا. اما کدام شہر قدیمی بہ هسته اصلی خود قناعت کردہ است کہ اورشلیم کردہ باشد؟ نیم ساعتی باماشین از خیابانہایی گذشتیم کہ بر سینہ تپہ ماہورہای

(۲۵) اورشلیم: اور (شہر) + شلیم (= سلیم = صالح) = شہر صالح. پس یعنی مدینة السلام.

غربی شهر گذاشته اند و همه جدید و همه با سنگ خامه‌ای رنگ محل - تا به مرکز شهر نو رسیدیم. در دست راست تپه داوود را نشانمان دادند و برپایش دره «گهندم»^{۲۶} را و بعد از جلوی «کنشت»^{۲۷} گذشتیم و به راست پیچیدیم و کنار خیابانی ایستادیم. آفتاب ملس بود و می چسبید و از ظهر چیز کی گذشته بود و ترجیح می دادم پیاده پرسه بزنم. اما بایست به ملاقات بازرس وزارت فرهنگ می رفتیم. سر سفره. که وقت دیگری نداشت. و سفره، میزی بود در مهمانخانه‌ای تنگ و خودمانی و با بوی باکو در هوا و پلکانی تاریک و دستشویی بسیار محقر و ازناهار بازار خبری نبود. و باز «ارده» آوردند به عنوان پیش غذایی که رد کردم. و بعد سوپی که حسابی داغ بود و به جای بخار، عطر کرفس از آن برمی خاست. و بازرس وزارت فرهنگ، بلند قامتی بود عینکی و فرانسه را بهتر از انگلیسی می دانست. و اصلاً الجزایری بود و لبهای سیاه بود. عین تریاکی‌ها. اما ندیدم که حتی سیگار بکشد. سلام و علیکی و دیگر آداب و بعد شراب دره جلیل سفارش داد و در جوابم که از شرق جلیل است یا غربش، درآمد که:

— مملکت ما که شرق و غرب ندارد. ما فقط شمال و جنوب داریم.

گفتم: — به تعبیر دیگر فقط شرق و غرب دارید. نه شمال و جنوب؟

گفت: — بسته به اینکه چه جور بنگری.

(۲۶) همان است که در اصطلاح اسلامی و عربی بدل شده است به

«جهنم»

(۲۷) مجلس شورای ملی شان را به این اسم می خوانند.

گفتم: - اما همین باریکه^{۲۸} خاک را حسابی شلوق کرده‌اید .
خیال کرد به مسایل سیاسی اشاره می‌کنم و برخوردشان با
اعراب. و سردم نشست. اما حالیش کردم که غرضم چیز دیگری است.
گفتم: - جمعیت اسرائیل به نظر خیلی بیش از آن می‌آید که آمار
می‌دهید .^{۲۹} راهنما گفت : این با رسوم چهارم است که چنین نظری را
می‌شنوم. ولی آخر چرا آمار غلط داده باشیم؟
گفتم: - برای کاستن ترس اعراب.
راهنما و بازرس، نگاهی به هم کردند. و زنم با پا از زیر میز
اشاره داد که موضوع را برگرداندم . پرسیدم :

(۲۸) پهن‌ترین عرض اسرائیل ۱۱۰ کیلومتر در ریگستان نجف (نه‌گد) و تنگ‌ترین عرض باریکه خاکی به پهنای ۱۵ کیلومتر میان دریای مدیترانه و مرتفعات «شمرون» که در دست اردنی‌ها است.

(۲۹) آمار سال ۱۹۶۲ می‌گوید که جمعیت اسرائیل از این قرار است:
تعداد کل جمعیت ۲/۲۳۲/۳۰۰ نفر . و این هم نسبت افزایش
یهودیان طبق همان آمار :

تعداد یهودیان ۱/۹۸۴/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۱۸ جمعاً ۵۶/۶۷۱ نفر
یهودی در فلسطین بود.

تعداد مسلمانان ۱۷۲/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۳۱، جمعاً ۱۷۴/۶۱۰
نفر مسلمان در فلسطین بود.

تعداد مسیحیان ۵۲/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۴۰ جمعاً ۴۶۷/۶۳۵ نفر
مسیحی در فلسطین بود.

تعداد دروزی‌ها (فرقه‌ای از شیعه) ۲۴/۰۰۰ نفر. در سال ۱۹۴۸ جمعاً
۱/۷۶۲/۷۴۱ نفر دروزی در فلسطین بود.

- مثل اینکه شما «صبرا»^{۳۰} هستید ؟

خنده‌ای صورت باریکش را شکفت و عینکش را که به عطر کرفس بخار کرده بود برداشت و پاک کرد و گفت :

- پس به همین زودی یاد گرفته‌اید که تعارف هم بکنید ؟

گفتم :- نمی‌دانستم تعارف هم هست. اما از شغلی که دارید و اینکه شراب‌خوب‌محل را می‌شناسید ...

و راهنما افزود که :

- درست است.

بازرس «صبرا» بود. اما خود او يك مهاجر بلژیکی که شوهرش در جنگ سر به نیست شده و با تنها بچه‌اش، منزل به منزل و کشتی به کشتی... و چه زجرها تا خودش رابه ارض موعود رسانده.

و صبراها آنها هستند که از پدران مهاجر یا در محل باقی مانده به دنیا آمده‌اند و از کودکی چشم در همین ولایت باز کرده‌اند. و يك فرق اصلی صبراها با مهاجران در این که صبراها سوخته‌ترند. و از آفتاب‌عذابی نمی‌کشند. اما مهاجرهای جدید سخت از آفتاب کلافه‌اند. و پوست‌های برشته دارند. و مدام از گرما می‌نالند و از خشکی. همان قضیهٔ اخت بودن با محیط یا نبودن. همان صبرا. اسم گذاری خوبی است. و جالب اینکه برای همین حضرات مهاجر است که آمده‌اند و

(۳۵) صبرا (= صبور) در اصل نوعی انجیر بربری است با

تبخ‌های ریز فراوان. و میوه‌اش شیرین و بوته‌اش تا دو قد آدم - در مقابل بی‌آبی بردبار. و در آن ولایت از این رستنی به عنوان «چپر» «و پرچین» استفاده می‌کنند.

شق ورقی کلاه «کولونیال» قدیمی را گرفته‌اند و آن را بی‌مقوا و تنها از پارچه ساخته‌اند که تاشونده است. اما لبه‌گرد و بلندش تا رستنگاه گردن را هم در سایه نگه می‌دارد.

و بعد پرداختیم به معلوماتی که از بازرس فرهنگ بایست در - می‌آوردیم. که به ایجاز می‌آورم :

جمع کل مدرسه‌رونده‌ها در سراسر ولایت - در سال استقلال (۱۹۴۸) - ۱۳۰ هزار نفر. از کودکان تا دانشگاه .

همین عدد در سال ۱۹۶۲ رسیده است به ۶۰۰ هزار نفر . يك چهارم جمعیت^{۳۱} . یعنی در عرض ۱۳ سال حجم فرهنگ ۵ برابر شده .

(۳۱) به نقل از سالنامه آماری اسرائیل - شماره ۱۴ . و سالنامه آماری سازمان ملل ۱۹۶۳ .

نسبت به کل جمعیت، تعداد شاگردان عرب در اسرائیل ۲۶/۱ درصد است - در مصر ۱۱/۶ درصد - در لبنان ۱۷/۸ درصد - در اردن ۱۷/۶ درصد.

ولی نسبت به تعداد کل مدرسه‌روندگان - شاگردان مدارس متوسطه در اسرائیل فقط ۵ درصد است - در حالیکه در مصر ۱۲/۵ درصد - در لبنان ۱۴/۸ درصد - در اردن ۲۱/۴ درصد.

و تعداد شاگردان مدارس حرفه‌ای نسبت به کل مدرسه‌روندگان در اسرائیل ۵/۴ درصد است - در حالیکه در مصر ۳/۵ درصد - در لبنان ۵/۳ درصد - در اردن ۵/۶ درصد .

و تعداد شاگردان مدارس عالی نسبت به کل مدرسه‌روندگان، در اسرائیل ۵/۴ درصد - در مصر ۴/۴ درصد - در لبنان ۱/۷ درصد - و برای اردن

آماري نیست. p.237 - Esprit.sept 1966 .

با همین اندازه احتیاج به کلاس و معلم و دیگر ابزار تعلیم و تربیت. ناپار در اول کار، دستشان به هر کسی رسیده، از مهاجر و صبرا - گذاشته اند سر کلاس. و محل کلاس ها، از زیر چادر و کپر گرفته تادر هوای آزاد. و ناپار پیش از همه پرداخته اند به تربیت معلم. در دوره های ۶ ماهه فشرده و در کلاس های شبانه. و به این طریق نسبت معلم غیر متخصصی را که در سال ۱۹۵۲، پنجاه درصد بوده است، در سال ۱۹۶۲ رسانده اند به يك هفتم - یعنی ۱۴ درصد.

و ما حاصل گفتگو مان این شد که شاید یکی از علل این سرعت عمل در پر کردن جای خالی معلمان کار آزموده، غربت زدگی مهاجران بوده و احتیاجشان به هر چه زودتر هم رنگ شدن با جماعت. به خصوص اگر توجه کنیم که علاوه بر کلاس های مدارس رسمی - کلاس های دیگری هم هست و اغلب شبانه - برای آموزش فشرده زبان عبری. که از آن يك زبان رسمی ساخته اند.

هر مهاجر تازه واردی در همین کلاس ها، زبان را می آموزد. و هر سربازی (چه زن و چه مرد) در دوره خدمت سربازی. و این کلاس های زبان، قدم اولند برای یک دست کردن اخلاق و آداب مهاجرانی که هر دسته از گوشه ای از عالم کنده اند و به ارض موعود آمده. هفتاد و دو ملتی که ترکیب اصلی مهاجران است، نخست در همین کلاس ها غربال می شود. و بعد در آمیزش های شغلی و صنفی و محله ای. و این غربال شدن، همچنان هست تا آخر به يك دو دستگی اساسی می رسیم. دو دستگی شرقی و غربی بودن. گرچه ولایتی است بی شرق و غرب. اما شرق و غرب را در يك پیاله باریك ریخته.

مردمش آتش درهم جوشی‌اند از شرقیان و غربیان عالم. شرقی و غربی نه به تعبیر جغرافیایی‌اش. بلکه به تعبیر اقتصادی. نوعی حیدری نعمتی جدید. در ولایتی که نه حیدر را می‌شناسد و نه صفدر را. و با اسم‌گذاری خاص. «اسفرا دی» ها (= سفرادیم) و «اشکنازی» ها (= اشکنازیم).

اکنون می‌خواهم حضرت بازرس فرهنگ را سرمیز رها کنم و کمی به تاریخ برگردم. برای روشن کردن این دو اصطلاح^{۳۲} شاید قسمت اعظم اشکنازی‌ها، بازماندگان قبیله‌ای از خزرهای ساکن اطراف دانوب باشند که به دین یهود گرویده بوده‌اند.^{۳۳} همین‌ها کم‌کم در سراسر اروپای شرقی پراکندند. و اثر فرهنگ آلمان بر آنها، بیش از دیگر فرهنگها بود. (گرچه حتی عده‌ای از ایشان کولی باقی ماندند). در میان همین هسته نژادی است که زبان یدیش (= yiddish) به وجود آمد.

(۳۲) از اینجا به بعد، تا جایی که اشاره کنم به تلخیص و ترجمه‌ای آزاد نقل شده است از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب «یهودیان در دنیای فعلی» و با این نام و آدرس.

J . Madaule: Les Juifs et le monde actuel . Ed . Flammarion, paris . 1963 .

(۳۳) هم‌اکنون در قفقاز، اقلیت‌های زبانی فراوان وجود دارد که ترك نیستند. بلکه «تات» هستند. یعنی به نهجده‌ای از لهجه‌های فارسی گپ می‌زنند. و غالب اینکه اغلب ایشان یهودی هم هستند. من خود یکی از ایشان را در مسکو دیدم. علی‌امخدره‌ای سیاه مو و «تاجیک» و فارسی‌دان.

(مخلوطی از عبری و آلمانی و با ادبیاتی به نسبت غنی) و زبان مشترک یهودیان روس و لهستان و اروپای مرکزی شد. و در زبان ایشان اشکناز [نام نوهی یافت وجد ساکنان اشکناز] است. در همان زمانها، مسلماً در اروپای غربی نیز هسته‌های روبه تزایدی از یهودیان وجود داشته با سنت مشخصی. و با نسبتی که به نواحی جنوب فرانسه و ولایت «شامپانی»^{۲۴} داشته‌اند و هیچ رابطه‌ای نه با اشکنازی‌ها داشته‌اند و نه با سفرادی‌ها. از طرف دیگر سنت یهودیان افریقای شمالی و خاور میانه و عربستان نیز سنتی است مستقل و بی ارتباط به این دو دستگی. پس ناچار اشتباه است اگر گمان کنیم که این دو دستگی تمام حوزه یهودیت را شامل بوده است. تنها مطلبی که می‌توان گفت، اینکه این دو دستگی از مختصات یهوداروپایی است. اما «سفرادی»ها (= اسپانیادر زبان یدیش) یهودیانی هستند که در دوره خلافت امویان در قرطبه «= کوردوبا» می‌زیسته‌اند. یعنی زیر سلطه مسلمانان به سر می‌برده‌اند. اسلام که به حمله برق‌آسای خود در طول یک قرن شبه جزیره ایبری را گرفت، شرایط مناسب‌تری از دیگر جاها برای زندگی یهودیان فراهم کرد. شاید به این علت که تعدادشان در ولایت قرطبه فراوان‌تر از دیگر جاها بود. و نیز شاید به علت

(۳۴) و آیا اینها بازماندگان «آل بیژو»های اصلا مانوی یا مهرپرست ساکن همین نواحی نیستند که در اوایل قرن ۱۵ میلادی به فشارانکیز یسیون مسیحیت و از ترس، خود را یهودی اعلام کرده‌اند؟

کمک همین یهودیان بود که اعراب به آسانی توانستند به چنان فتحی برسند. هرچه هست در دوره حکومت اسلامی- یهودیان اسپانیادر رفاه نسبی بیشتری می زیستند (و بیفزایم که علمای فراوانی از ایشان در علم و فرهنگ اسلامی، آثار فراوان دارند. همچون ابن رشد و ابن طولون و حتی یقولون ابن بطوطه و ابن خلدون..). حتی پس از آنکه حکومت امویان از آندلس برافتاد، یهودیان باز هم نزد شاهزادگان مسیحی محل مقام و منزلت خاصی داشتند و تاریخ نویسان اسپانیا جمعاً معتقدند که قسمت اعظم جمعیت فعلی شبه جزیره ایبری [به تعبیری اسپانیا و پرتغال امروزی] خون یهودیان را در رگها دارند. به خصوص آنها که نوادگان امیرزادگان و شاهزادگانند. می دانیم که قسمت عمده یهودیان و مسلمانان اسپانیا، پس از فشارهای دوره انکیزیسیون به مسیحیت گرویدند. اما این گرایش ظاهری بود. و دوایر انکیزیسیون عاقبت فریادشان از این ایمان آوردگان دروغی به مسیح، برآمد که در خفا یهودی باقی مانده بودند. و عاقبت همین قضیه شد علت اصلی تبعید دسته جمعی یهودیان از اسپانیا. به سال ۱۴۹۲. همان سالی که کریستف کلمب امریکا را کشف کرد. و این احتمال هست که خود او نیز از نژاد یهودی باشد (نکند حضرت نویسنده داردسند خرقه برای یهودیان فراهم می کند و کشف امریکا را هم... الخ؟) پس از این تبعید دسته جمعی بود که یهودیان اسپانیا در تمام سواحل مدیترانه

ولایت بی شرق و غرب / ۷۳

پراکنده شدند. به خصوص در شبه جزیره بالکان. و به ویژه در اطراف سالونیک و نیز در سراسر امپراتوری عثمانی که نسبت به ایشان مدارا کننده تر از مسیحیان بود. به خصوص که این یهودیان تبعیدی در قلمرو حکومت عثمانیان مسلمان، نوعی تجدید می کردند خاطره زمانی را که خلافت اموی در قرطبه مستقر بود و با ایشان مدارا می کرد. و این دسته بودند که زبان اسپانیایی را تا مدت ها حفظ کردند. گرچه آن را به حروف عبری می نوشتند.

اینها هستند «سفرادیم» یا یهودیان جنوبی^{۳۵}



ملاحظه می شود که گرچه یهودیان نخستین، یعنی مهاجران اولی که در بنای دولت اسرائیل سهم اساسی داشتند، اغلب از اروپای شرقی، و به ویژه از روسیه و لهستان آمده اند. مهاجران جدید از ممالکی آمده اند که اکثریت با مسلمانان بوده است. به این ترتیب دو قشر اساسی مشخص سازنده جمعیت اسرائیل فعلی است.

یکی با ادب و تربیت غربی. چرا که مهاجران یهودی لهستان و روسیه پیش از رسیدن به فلسطین، سالها در اروپا یا آمریکا و کانادا بسر برده اند. مثلاً حییم وایزمن مؤسس دولت اسرائیل.

(۳۵) پایان آنچه از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب «یهودیان در دنیای فعلی»

یا داوود بن گوریون اولین رئیس حکومت اسرائیل.
و دیگری با ادب و تربیت شرقی . یعنی یمنی ها- عراقی ها-
مصری ها و شمال افریقایی ها ... حل این اختلاف اساسی
میان دو نوع آداب و تربیت ، اولین مشکل دولت اسرائیل
است که آنرا از راه یکسان کردن زبان می خواهند برطرف
کنند.»^{۳۶}

(۳۶) نقل و ترجمه از صفحات ۶۱ و ۶۲ همان کتاب «یهودیان دردنیای

۴) سنگ اول بنا زیر پی می ماند :

نخستین شبی که در کیبوتص ایلات هشاخر (= ستاره سحری) به سر بردیم، پس از شام بردندمان به تماشای مجلس هفتگی اهالی کیبوتص. تالاری بود بزرگ و در حدود چهارصد نفر زن و مرد و پیر و جوان نشسته. مردها، سیگار کشان و زنهای کامو ابافان. و چشم‌ها به نمایشی که روی صحنه می‌گذشت. بی صحنه‌آرایی و از این حرفها. و نمایش دادگاهی. فقط گوشه بالای تالار، صندلی‌ها را نیم دایره، رو به تماشاچیان چیده بودند. که یعنی محل قضات. و تریبونکی در يك سو و جوانی پشتش. که یعنی دادستان. و سکویی و بر آن سه جوان ۱۶-۱۷ ساله‌ای نشسته. یعنی که متهم‌ها.

عبری حرف می‌زدند. اما هر کدام يك جور. گاهی به نظرم عربی می‌آمد، گاهی روسی. و گاهی ناشناس می‌ماند. بعدها، يك بار دیگر این تجربه را کردیم و آن شبی بود در نمایش «جنگ و صلح» تولستوی که در تاتر «تل‌او‌یو» با صحنه‌پردازی بسیار مدرن اجرا کردند و اصلاً گمان می‌کردی به روسی حرف می‌زنند. دئو «ها»

ولایت بی شرق و غرب / ۷۳

پراکنده شدند. به خصوص در شبه جزیرهٔ بالکان . و به ویژه در اطراف سالونیک و نیز در سراسر امپراطوری عثمانی که نسبت به ایشان مدارا کننده تر از مسیحیان بود. به خصوص که این یهودیان تبعیدی در قلمرو حکومت عثمانیان مسلمان، نوعی تجدید می کردند خاطرهٔ زمانی را که خلافت اموی در قرطبه مستقر بود و با ایشان مدارا می کرد. و این دسته بودند که زبان اسپانیایی را تا مدتها حفظ کردند. گرچه آن را به حروف عبری می نوشتند.

اینها هستند «سفرادیم» یا یهودیان جنوبی^{۳۵}



ملاحظه می شود که گرچه یهودیان نخستین، یعنی مهاجران اولی که در بنای دولت اسرائیل سهم اساسی داشتند، اغلب از اروپای شرقی، و به ویژه از روسیه و لهستان آمده اند مهاجران جدید از ممالکی آمده اند که اکثریت با مسلمانان بوده است. به این ترتیب دو قشر اساسی مشخص سازندهٔ جمعیت اسرائیل فعلی است.

یکی با ادب و تربیت غربی. چرا که مهاجران یهودی لهستان و روسیه پیش از رسیدن به فلسطین، سالها در اروپا یا آمریکا و کانادا بسر برده اند. مثلاً حییم وایزمن مؤسس دولت اسرائیل.

(۳۵) پایان آنچه از صفحات ۹۱ تا ۹۳ کتاب «یهودیان در دنیای فعلی»

های به جای ال حرف تعریف نبود. و ایم‌های به جای (اون) علامت جمع در آخر کلمات، اصلاً انگار نمی‌کردی که عبری است. به هر صورت از مترجم پرسیدم که بردستم نشسته بود و ماجرای نمایش دادگاه را خلاصه می‌کرد. گفت:

– ما خودمان متوجه نمی‌شویم. اما در گوش خارجی‌ها، هر کدام از ما، عبری را به لهجه همان ولایتی حرف می‌زنیم که از آن آمده‌ایم. به علت عادت ابزار صوتی و حنجره و دیگر قضایا.

می‌گفت:– و به خصوص به این علت که آنها که از محیط‌های اسلاو آمده‌اند، عده‌شان بیشتر است.

به هر صورت نمایش از این قرار بود که آن سه جوان اهل کیبوتص، يك روز تراکتور را برداشته‌اند و بی‌اینکه حتی جواز رانندگی داشته باشند، باهاش رفته‌اند گردش و یا تمرین و از این حرف‌ها و تیغه تراکتور را به سنگ زده‌اند و شکسته‌اند و حالا کیبوتص متضرر شده است. و حالا دارند محاکمه‌شان می‌کنند. و البته نمایش بود. و در جستجوی مقصر، از هر دری سخنی می‌رفت.

یکی برنامه مدرسه و فرهنگ را مقصر می‌دانست که چرا جوانی به سنین بلوغ رسیده نه گواهی رانندگی دارد و نه تراکتور رانی می‌داند. و ناچار پیشنهاد تجدید نظر در برنامه مدارس و گنجاندن تکنولوژی بیشتر و الخ.

دیگری ماجراجویی جوانی را مقصر می‌دانست. و اینکه محیط امن و امان فعلی اسرائیل، از جوانان فرصت ماجرا را گرفته است و اینکه جوانی، ماجرای خود را، به هر صورت دارد. و اگر بخواهیم از این

مجلس.

و این مرتبه يك بحث حسابی بود. و موضوعش به اختصار اینکه کیبوتص دیگر نمی تواند تنها به امر کشاورزی امورش را بگذراند. و استقرار امر حکومت و بازوی کاری فراوان با حضور سرمایه های بزرگتر، وضع جوری شده که هر کدام از کیبوتص ها، نوعی بنیان صنعتی یا جهانگردی یا آموزشی را ضمیمه بنیاد کشاورزی خود کرده اند. و بحث بر این بود که ما چه کنیم. آیا این اصل را بپذیریم. و اگر بپذیریم به کدام يك از آن امور ضمیمه بپردازیم. و آن امر ضمیمه چه سرمایه ای می خواهد و از کجا تهیه کنیم و چه جور ... (این را همین جا بیفزایم که خود ایلات هشاخر در همان زمان يك بنیان جهانگردی را ضمیمه خود داشت که ما دو روزی در آن زیستیم. مهمانخانه ای و شش هفت تا اطاق خواب ضمیمه اش.) که ما برخاستیم. و عیال حالش خوش نبود که رفت خوابید. و من با دو نفر از اهالی کیبوتص رفتیم که در بار همان هتل جهانگردی، پای يك گیلان آبجو گپی بزنیم. و مشغول بودیم به بحث از دنیا و آخرت و از مار کسیم و روس و چین و کوبا. پاسی از نیمه شب می گذشت. که دو نفر تفنگ بکول و بی لباس نظامی وارد شدند و سلام و عليك و معلوم شد که گشتی های کیبوتص اند. و آمده اند ببینند چرا در این وقت شب، هنوز چراغ رستوران می سوزد.

ناچار برخاستیم و خدا حافظی و فردا صبح رفتیم سراغ آقامعلم دیشبی که دادستان نمایش شده بود. روز تعطیل بود و زنش خانه بود و بچه شان را هم از شبانه روزی کود کستان آورده بودند که بدجوری ننه بابا

رامی لبسیده، چهار ساله کودک پندو معلم محل و مادر معلم آبادی مجاور و ناچار بچه را باید بسپارند به کودکان کیبوتص که ده دوازده تایی بچه را نگه می‌داشت .

اشاره‌ای کردم به نمایش سلاحهای جنگی در بحث دیشب مجلسشان و این که آخر تا کی باید مردم را با ترس راه برد؟ گفت:- تا وقتی ما در محاصره اعرابیم.

گفتم:- در وزارت خارجه‌تان هم از يك صاحب منصب عالی مقام شنیدم که می‌ترسید عربها فردا سر بر سند و همه اسرائیلی‌ها را بریزند دریا. و دست بر قضا حرف من در همین است، خودتان مدام با آتش بازی می‌کنید. و چون طرف را می‌ترسانید، خودتان هم مجبورید بترسید. و به جای برداشتن اختلافات طبقاتی پناهگاه بسازید. گفت:- می‌گویی چه کنیم؟ ما که قصد جنگ نداریم. اما احتمال نمی‌گذارند.

گفتم:- درست است که اینجا ارض موعود اساطیری شماست . آخر فراموش نکن که این زمین‌ها را به زور گرفته‌اید و آنوقت با صاحبان اصلی راه نمی‌آید. دیده‌ام که به دهات و شهرهای عرب نشین کسی نمی‌رسد. دیده‌ام که حتی برق و مدرسه نداشته‌اند. هیچ فکری برای اعراب بدوی صحرای نه‌گهف (= نجف) نکرده‌اید. محله عرب نشین تل‌او‌یو هنوز مخروبه افتاده ...

حرفم را برید:- که مگر قضیه اعراب مهاجر را نمی‌دانی؟ خودشان رفته‌اند. آخر جنگ بود. خرابکاری می‌کردند. مقاومت می‌کردند.

زیانها جلو گیری کنیم، بایست راههای دیگری برای ارضای ماجراجویی جوانی در نظر گرفت و الخ ...

و دیگری مأمور حفظ اموال کیبوتص را مسئول می دانست که چرا بی اطلاع او باید جوانها تراکتور را برداشته باشند و سوخت از کجا آورده اند و پس نظم اداره امور خوب نیست و حمله به کاغذبازی و دیگر قضایا .

و به اینجا نمایش تمام شد. و به عنوان عملیات مشغول کننده میان نمایش و بحث مجلس بعدی - مردی در لباس نظامی آمد - افسری - با چمدانی بزرگ زیر بغل. و رفت نشست سر جای متهمان. و چمدان را گشاد. و در حضور زمزمه مکالمات دو نفری حاضران مجلس، بساط چمدان را روی میز ریخت. گلوله و خمپاره و مین دستی . از هر رقم. که سکوت حضار. و یارو شروع کرد به توضیح دادن اینکه هر کدام از این سلاحها چه جور عمل می کند و چه جور می شود عملشان را خنثی کرد. و غیره. مثلاً دروس نظامی را برای مواقع غیر عادی .

و همان روز عصر - موقع ورود که در محوطه کیبوتص قدم می زدیم - دو سه بار برخورد بودیم به سردرهای کوتاه سیمانی که به زیرزمین می رفت. و پرسیده بودیم و دانسته بودیم که اینها پناهگاههای زیرزمینی است برای روز مبادای جنگ با اعراب. و کجا؟ در کیبوتص ایلات هشاخر - غرب دریاچه جلیل (ناصره) - که دیدم حوصله این نمایش ابزار جنگی نیست. و ناچار برخاستیم و از راهنا خواستم با دادستان نمایش دادگاه آشنایم کند که معلم مدرسه کیبوتص بود . در راهرو سلام و علیکی و قرار ملاقاتی برای فردا. و برگشتیم به

گفتم: - بسیار خوب. شما ترتیب کار را جوری دادید که ترسیدند و گمان کردند اگر بمانند خونشان را توی شیشه می کنید. اما حالا که جنگ گذشته. و اصلاً هیچ می دانی که وجود شما در این ناحیه از عالم موجب اتحاد ظاهری اعراب است؟ اگر شما بتوانید جوری رفتار کنید که ترس نینگیزد یا حسد، اعراب دیگر چه شعاری برای اتحاد در ظاهر دارند؟

و بعد پرداختیم به اینکه سنگ اصلی بنای اسرائیل، کیبوتص ها هستند که انگار دارند زیر پی می مانند. باز با اشاره به حرف و سخن دیشب که در جستجوی ضمیمه کردن چیز دیگری به کیبوتص بودند. و او توضیح داد که استقرار در يك کیبوتص در آغاز کار، نوعی فرار از آوارگی بوده است و جستجوی استقرار. و ناچار بازگشت به زمین، و حالا که دولت اسرائیل مستقر شده است و مردم عادی اسرائیلی خودش را پساگیر شده در زمین احساس می کند آن روحیه کنده شده بودن از زمین، رخت بر بسته. دیگر حاجتی به این ندارد که فقط کشاورز بماند. و بعد اینکه هر بنیان اجتماعی اگر بازماند پیش نیاید متحجر می شود. و معنی اش را از دست می دهد. و اصلاً کم کم حرف این است که این زندگی اشتراکی کیبوتص را که تحمیل شرایط غیرعادی اوایل استقرار در این اراضی بوده، بهم بزیم و به اساس خانواده برگردیم. روزهایی که کیبوتص ها تأسیس می شدند - و اشاره کردیم به «دزدان در شب» اثر کویستلر - اهالی يك نوع زندگی سربازی داشتند و در محیط سربازخانه ای کار می کردند. ولی حالا آن ایام گذشته و من حتم دارم که به محض اینکه خطر اعراب برطرف شود، کیبوتص

ورخواهد افتاد.

از نو برگردیم به تاریخ.

از اهمیت «ارض موعود» برای یهودیان همه خبر داریم. در گذشته‌های دور، همیشه وضع چنین بوده است که عدهٔ قلیلی یهودی در ارض موعود به سرمی‌برده‌اند. دیگران، اغلب در آخر عمر به قصد مجاهدت به آنجا می‌آمده‌اند و می‌مرده‌اند و همانجا خاک می‌شده‌اند. اما در طول قرون اخیر، بازگشت‌های عمده‌ای هم به ارض موعود صورت گرفته.

در قرن شانزده میلادی، عده‌ای از یهودیان تبعید شده از اسپانیا آمدند و در آنجا اقامت گزیدند. در قرن هفده، به دنبال هجوم کوزاک‌های شملینکی، عده‌ای یهودی از روسیه به فلسطین برگشتند. و در قرن هجده سیصد نفر از حصیدیم^{۳۷} از لهستان روسیه به فلسطین بازگشتند. و در قرن نوزدهم هم به علت آسان‌تر شدن رفت و آمد دریایی در مدیترانه، بازگشت به فلسطین روبه از دیاد گذاشت. با این همه در سال ۱۸۵۰، فقط یازده هزار یهودی در فلسطین بودند. که در [سال] ۱۸۸۰ [میلادی] به بیست و چهار هزار نفر رسیدند. با این همه حضورشان در آن سرزمین، با حضور ایشان در هر جای دیگر عالم فرق چندانی نداشت. با این فرق که شروع کرده بودند به نخستین تجربه‌ها برای استحصال از زمین.

اما از آغاز سال ۱۸۸۰، قضیه صورت دیگری به خود گرفت.

(۳۷) حصیدیم - یا حصیدیم در اصطلاح زبان یدیش لهستان به عرفای

یهود اطلاق می‌شود. که از آن زمان تا کنون در اورشلیم محلهٔ خاصی دارند با

آداب خاصی.

چرا که تبعیدهای دسته‌جمعی یهودیان از روسیه، دوران تازه‌ای از تعقیب را به وجود آورد که قابل مقایسه است با کشتارهای هیتلری. و هم در روسیه بود که نهضت حدود و صیون (حبیب صیهیون) تأسیس شد که هدفش رهبری یک مهاجرت دسته‌جمعی به فلسطین و شروع به کشاورزی در آنجا بود.

این نخستین تجربه، اگر کمک‌های مالی «بارون ادموند وروچیلد» را به همراه نداشت، هرگز موفق نمی‌شد. او واقعاً لیاقت نام «پدر استعمار یهود در فلسطین» را به خود گرفته است. که اراضی وسیعی را در فلسطین خرید. و متخصص‌ها و مدیرهای فراوان به این ولایت فرستاد ... و چون تبعید و فرار از روسیه، همچنان ادامه داشت، دسته‌های تازه نفس مدام می‌رسیدند و این چنین بود که قدیمی‌ترین مستعمره‌های یهودی فلسطین در «رهوت» و «هدرو» تأسیس شد ...

به دنبال شکست انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه و زجر و تبعید مجددی که برای یهودیان به دنبال داشت، عده زیادی از یهودیان روسیه - و اغلب با ایده آل‌های تولستویی - به فلسطین آمدند تا به کدیمین و عرق جبین، بر روی زمین کار کنند. اینها هستند مؤسسان نخستین کیبوتص‌ها. این نخستین واحدهای اشتراکی کشاورزی که یکی از اصالت‌های دولت اسرائیل است. و در همین حال بود که نهضت صهیونیست در میان یهودیان تمام عالم نضج می‌گرفت. و حرکت این مهاجران روس در فلسطین، مقارن بود با تأسیس صندوق خرید اراضی «کرن کی مت» Keren Key meth در [سال] ۱۹۰۴ از طرف نهضت صهیونی جهانی که هدفش تشویق کلی استعمار اراضی فلسطین بود ...

به این ترتیب بود که در ۱۹۰۹، شهر تل آویو بنیان نهاده شده که

در ابتدا، آبادی کوچکی بود در حومه شمالی یافا. در ۱۹۱۴ گرچه استعمار اراضی هنوز توسعه‌ای نیافته بود، اما اصول وقواعد خود را یافته بود. نخستین جنگ بین الملل، تجربه دشواری بود برای یهودیان فلسطین. که تعداد ایشان را از ۸۵ هزار [نفر] به ۶۰ هزار تقلیل داد. اما برادران آلمانی و هلندی و اسکاندیناوی [ی] و امریکایی به کمکشان شتافتند و برای نخستین بار به سر نوشت یهودیان فلسطین علاقه‌مند شدند.

یهودیان در همین زمان جنگ «لژیون یهود» را تأسیس کردند که در اختیار ارتش «آلن بی» در مصر قرار داشت. و به این ترتیب بود که «وایزمن» در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۷، از «لرد بالفور»، آن میعاد معروف را گرفت (وعده بالفور) که یهودیان حق دارند در فلسطین کانون ملی خود را بسازند. در دهم دسامبر همان سال، قشون آلن بی وارد اورشلیم شد. و سراسر فلسطین، در ۱۹۱۸ فتح شد. (که مثلاً در دست عثمانی‌ها بود) و از طرف جامعه ملل - انگلیسی‌ها مأمور قیمومیت آن ناحیه شدند. نهضت مجدد مهاجرت، بلافاصله پس از جنگ اول [جهانی] شروع شد. و شدیدتر از سابق هم. و به دلایل مختلف تا جنگ دوم [جهانی] = ۱۹۳۹-۱۹۴۴] ادامه داشت.

مهاجران [تازه] نخست از روسیه می‌آمدند و سپس از لهستان و عاقبت از آلمان که زجر و شکنجه هیتلری در آن آغاز شده بود. و جمعیت تل‌او‌یو، در عرض چند سال، از ۴۰ هزار به ۱۶۷ هزار نفر رسید.

پس از همین اوان است که اختلاف عرب و یهود شروع می‌شود که هنوز هم تخفیف نیافته. نه تنها انگلیس وفای به عهد خود را به تأخیر

می انداخت ، بلکه روز به روز بیشتر متوجه مخالفت اعراب می شد که کلنل لارنس دامن به آتشش می زد. به دنبال روش های معهود خود انگلیس ها [اختلاف بینداز و حکومت کن] یهود و عرب را در فلسطین به مخالفت مشغول کرده بودند. و از مهاجرت ممانعت کردند. کشتار یهودیان به وسیله هیتلر را نباید از یاد برد، [همینطور] سخت گیری هایی را که انگریزها برای جواز ورود دادن به کشتی های مهاجر بر یهودی رادر پیش گرفته بودند. بارها اتفاق افتاد که کشتی مهاجران [یهودی] از این بندر به آن بندر پناهنده می شد، تا اینکه بتواند مسافران خود را پیاده کند.

از ۱۹۳۹ سخت گیری نسبت به مهاجران بیشتر شد... و با ختام جنگ [جهانی دوم] اختلاف میان یهودیان و اعراب در فلسطین به نهایت خود رسیده بود. به راحتی ممکن بود که در فاصله ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۸ ، راه حل معقولی برای اختلاف به دست بیاید. عده ای از یهودیان که چندان ناشناس هم نبودند: همچون «مارتن پوپر» در آن هنگام دم از يك دولت یهود و عرب می زدند. و چنین نبود که روابط خصوصی اعراب و یهود همه جا و در همه موارد کین توزانه باشد. ولی برای رسیدن به راه حل می بایست آن را خواست و در جستجویش بود. و [در حالی که] انگلیس ها چیز دیگری می خواستند. به این ترتیب بود که هر موقعیت مناسبی را برای آشتی، به عمد ، مهمل گذاشتند تا موقعی که انگلیس ها اعلام کردند که قیومیت فلسطین را رها خواهند کرد .

سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ طرحی برای تقسیم فلسطین تهیه کرد

سنگ اول بنا . . . / ۸۵

که هیچ طرف را راضی نمی ساخت. نه اعراب را که با هر تقسیمی مخالف بودند. و نه یهود را که تکه زمین سهم خود را بسیار باریک می یافتند ... وقتی در مه ۱۹۴۸ انگلیس ها نیروی خود را از فلسطین بیرون کشیدند.

(۵) آغاز يك نفرت^{۳۸}

وین زمان فکرم این است که درخون برادرهایم ناروا
درخون غلطان
بی‌گنه درخون پیچان
دل فولادم را رنگ کند دیگرگون

این متن نامه دوستی از پاریس است که من چیزهایی
به آن افزوده‌ام. پرت و پلاهایش بیخ ریش من و حرف
حسابش از او.

جلال آل احمد

دو هفته است که گوشم به رادیو است و چشمم به روزنامه‌ها. و

(۳۸) [این بخش از کتاب، اول بار در سال ۴۶ و دهمین شماره «دنیای جدید» درآمد. هفته‌نامه‌ای که به علت چهار صفحه جنگ هنر امروز و سطش، که تنفسگاه سیروس طاهباز بود، شهرتی داشت. و مخفی‌نماند که با همان شماره هم به تعطیل ابدی دچار آمد. در آن سال، و در آنجا، این مقاله نسامی نداشت. اما سال بعد، آن مقاله را در قم به صورت رساله‌ای چاپ کردند با نام: «اسرائیل، عامل امپریالیسم». در دستنوشته‌های جلال، نام اصلی همین است که آمد.]

حالا نتیجه این سیر و سیاحت را در «فلسفه اروپا» به صورت درد دل برایت می نویسم. تنها در بحران های سیاسی و اجتماعی حاد است که کلمات و عبارات و اعمال و اقدامات مفهوم واقعی خود را پیدا می کنند. تنها سربزنگاه ها است که معلوم می شود هر فرقه و هر کس چند مرده حلاج است و تنها سرپلهای خربگیری است که می توان به دقت نیروهای دوست و دشمن را بررسی کرد. و چنین شرایطی اخیراً به مناسبت جنگ خاورمیانه پیش آمد و مهره ها را نشان داد و داغها را بر پیشانی ها زد آن چنانکه پاك كردنش باگه خوردن نامه هم میسر نیست. مردم فرانسه از خرد و کلان و چپ و راست چه نژادپرست و چه ضد عربند! هیچکس فکرش را نمی کرد. و من از همه کمتر. که داغ الجزایر چنین بردل اینها مانده باشد. و ماجرای لشگر کشی کانال سوئز در ۱۹۵۶ و ناکام ماندن آن چنین به انتقام کشی تحریضشان کرده باشد. به قول امه سه زر «همه این حیوانات رنگارنگ لشگریان جرار استعمارند. همه شان برده فروشند و همه شان به انقلاب بدهکار».

دو هفته تمام «آماده کردن افکار عمومی» طول کشید. آنوقت که اول بمیدان جست؟ دست چپی ها! حضرات «وجدان جهانی»- آنهایی که در مغز پوسیده خود فکر می کنند که «رسالت» دفاع از حق را در تمام دنیا دارند. آنهایی که حسن و حسین و تقی و نقی را در اقصا بلاد عالم به نام «انسانیت» محکوم می کنند! همه آنها يك مرتبه بمیدان ریختند. از سارتر گرفته (و این یکی کمتر از همه دیگران) تا کرگدنی یساخو کی «اوژن یونسکو» نام - که وقاحت را به آنجا رساند که ادعا کرد «آوارگان بی وطن فلسطین که بیست سال است در اردو گاه های جنگ سرمی برند

وجیره غذایی نصف يك آدم معمولی را از راه سازمان ملل دریافت می کنند همگی می خواهند کاری را بکنند که هیتلر نکرد.» یعنی می خواهند این یهودی های رنگ و وارنگ اروپایی و آمریکایی را که نماینده تمدن غربند در وسط ممالك عربی قتل عام کنند! مالیخولیایی دیگری بنام «لانزمن» که جزو دارودسته «تان مدرن» سارتر است آن چنان از این وحشیگری خیالی اعراب از کوره دررفت که هر آنچه از چننه علیش در می آمد نثار این مردم کرد. فدراسیون چپ و حضرت مندرس فرانس که جای خود دارند. اما وقیحتر و بی آبروتر از همه جناب «دانیل مایر» بود که رئیس مجمع دفاع از حقوق بشر است! و به نام رسالت تاریخی ای که بعهدہ دارد چنین تخم فرمود که: «من از سوسیالیست بودن (!!) خود متنفرم از انسان بودن خود هم متنفرم ولی به یهودی بودنم افتخار می کنم.»

به مدت يك هفته این جوری دور به دست این اراذل ادبی و سیاسی بود و چه سیر کی! جای خالی، اما پس از اینکه دهن اینها از عریده کشی کف کرد آنوقت صاحب کارهای اصلی که سر نخ به دستشان است وارد گود شدند. زمینه آماده بود. چپ فرانسه (منهای کمونیست ها که خودشان هم نمی دانند چه گهی می خورند!) بطور يك پارچه احساسات را برای ماهی گیری بعدی آماده کرده بودند. مطبوعات بورژوا و ارگانهای پول و منفعت ازدوش این روشنفکران چپ! بالا رفتند. اسم نویسی داوطلبان شروع شد و پول جمع کردند. حضرت بارون ادموند وروچیلد دبیر کل اتحادیه طرفداران اسرائیل در میتینگ های هیستریك وراسیست ضد عربی - در کنار نامدارترین عناصر دست چپ قرار گرفت. همه

با هم به كمك اسرائيل متمدن- بجننگ اعراب جاهل و وحشی شتافتند. برای اینکه حساب دستت باشد و حرفهایم را حمل براغراق نکنی فقط يك نمونه دستت می‌دهم. پنج ماه است که کمیته‌ای بنام «نهضت يك میلیارد فرانك برای ویت‌نام» دارد فعالیت می‌کند که هدفش از اسمش پیدا است و تابحال فقط دویست میلیون فرانك پول جمع کرده. اما در عرض ۴۸ ساعت میزان پولی که در فرانسه برای اسرائيل جمع شد از ۳ میلیارد فرانك گذشت! که فقط نصف آنرا حضرات روچیلد پاریس و لندن هدیه کردند. و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

خوب. چرا این بشر دوستان این‌طور به‌دست و پا افتاده‌اند؟ چرا یک‌مرتبه این‌جوری همبستگی عمومی با اسرائيل تظاهر کرد؟ جواب ساده است. بیست سال است که يك مشت زورگو به كمك سرمایه‌های بین‌المللی و به برکت سازمان‌های تروریستی صهیون و «هاگانا» خاک فلسطین را اشغال کرده‌اند و يك میلیون ساکنان آنرا بیرون ریخته‌اند. بیست سال است که مرتب ذره‌ذره از خاک اعراب را تصرف می‌کنند. بیست سال است که سازمان ملل از آنها می‌خواهد که آوارگان فلسطین را بگذارند به وطنشان برگردند و آنها با‌اگردن کلفتی رد می‌کنند. در عرض این مدت درست یازده مرتبه از طرف سازمان ملل محکوم به تجاوز شده‌اند. و سه مرتبه عملاً به خاک همسایگان تجاوز کرده‌اند و هیچ‌وقت اعراب مقیم فلسطین را اسرائیلی قبول نداشته‌اند. به دلیل این است که حالا بشر دوستان غربی چنین يك مرتبه چون تنی واحد برای دفاع از آنها قیام کرده‌اند، رفتاری را که دیروز نازی‌ها بایهود کردند امروز یهود بكمك وجدان ناراحت

اروپا و آمریکا دارد با اعراب می کند.

بمناسبت اینکه نازیسم - این گل سرسبد تمدن بورژوازی غرب شش میلیون یهودی فلك زده را در آن کوره های آدم پزی ریخت - امروز دوسه میلیون عرب های فلسطین و غزه و غرب اردن باید در حمایت سرمایه داران و الاستریت و بانك روچیلد کشته و آواره بشوند. و چون حضرات روشنفکران اروپایی در جنایت های هیتلر شريك بوده اند و در همان ساعت دم برنیاورده بوده اند حالا بهمان یهودیها در خاورمیانه سرپل داده اند تا ملل مصر و سوریه و الجزایر و عراق شلاق بخورند و دیگر خیال مبارزه ضد استعمار غرب را در سر نپرورند و دیگر کانال سوئز را روبه ملل متمدن نبندند! تف برای تمدن گند بورژوا! من تعجب می کنم که حضراتی که سالها به گوش ما فرو کردند که اسرائیل يك کشور سوسیالیستی است آیا الان شب با وجدان آرام می خوابند؟ اسرائیلی که بعنوان شعبه خاورمیانه امپریالیسم و « سیا » الان دارد تمام شبکه جاسوسی و ضد انقلابی آن اطراف را اداره می کند؟ اسرائیلی که حتی اسمش را بعنوان دهن کجی به فلسطینی ها انتخاب کرده است؟ آیا به این علت که رئیس حکومت مصر میانه اش با حکومت ما شکر آب است باید صدواندی میلیون عرب را در این قضیه فدا کرد؟ الان ۹۰ درصد نفت اسرائیل را ایران می دهد و آنوقت حکومت ایران از ترس اعراب اعلامیه می دهد که « ما در مقابل کمپانی هیچکاره ایم. ایشان خودشان نفت را بهر که بخواهند می فروشند! » و آیا این عذر بدتر از گناه نیست؟ آخر این دم خروس را ببینیم یا كمك های شیروخورشید سرخ را به آوارگان اردن که از حدود يك عوام فریبی در داغترین شرایط سیاسی فراتر نمی رود.

سربازان فراری عرب در صحرای سینا دسته دسته دارند از تشنگی می-
میرند، آنوقت تمام مطبوعات فارسی پراسر از انتقام گرفتن از ناصر-
و هیچکس نیست بنویسد که آقایان این اسرائیلی‌های متمدن‌اند که
لوله‌های آبرا بریده‌اند تا برای نگهداری از اسرا دچار خرج بیشتر
نشوند! موشه‌دایان همین شش ماه پیش ازویت نام برگشت که به استاز
رفته بود تا ببیند ملت متمدن آمریکا چگونه ملت گرسنه و وحشی! ویتنام
را با ناپالم و بمب‌های افشان و پران قتل عام می کند! بگذریم.

شلاق حوادث بیدار کننده تر از هر پند و موعظه‌ای است. مطبوعات
فرانسه که همچون دیگر بنگاه‌های انتشاراتی این ملك در دست یهودیان
سرمایه‌دار است چنان افکار را مسموم و تخدیر کرده‌اند که نظیرش را تا
سالهای دیگر نمی‌توان دید. رادیوهای خصوصی و دولتی هم که با پول
تبلیغات اینها می‌گردد. مگر نه آن است که نخست‌وزیر مملکت فرانسه
رئیس بانک روچیلد است؟ و زمام امور «هاشت» و «رنو» در دست
سرمایه‌داران؟ و جناح چپ تماماً درید قدرت گی‌موله - همان که به سوئز
لشگر کشید؟ و تبلیغاتش به دست آنهایی که هنوز خواب «الجزایر
فرانسه» را می‌بینند؟ اینها عجب نیست، عجب این است که وجدان
روشنفکر مملکت ایران را هم اینها می‌سازند. من این روزها از فارسی
دانستن خودم بیزارم. در سراسر مطبوعات فارسی جز يك مقاله در يك
مجله سپید و سیاه هیچ چیز دیگری ندیدم که بشود گفت آنرا يك ایرانی
نوشته. اگر وجدان روشن فکر اروپایی ناراحت است که چرا به آن
یهود کشی‌ها رضایت داده روشن فکر ایرانی چه می‌گوید که «استر»
ملکه‌اش بود و «مردخای» وزیر شاه هخامنشی‌اش! و دانیال نبی امامزاده‌اش؟

وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت ایران در تانک و هواپیمایی می‌سوزد که برادران عرب و مسلمانان را می‌کشد. وجدان روشنفکر ایرانی باید از این ناراحت باشد که چرا نفت سعودی و کویت در تانک‌ها و هلیکوپترهایی می‌سوزد که ملت فقیر ویت‌نام را به‌توپ بسته‌اند. چه کسی گفته است که وجدان روشنفکر ایرانی را هم باید مطبوعات فرنگ بسازند؟ و مالیخولیاهای روچیلد و لانزمن؟ این حرف و سخن کهنه‌ای است که چرا کفاره گناهی را که دیوانه‌ای در بلخ آلمان و اروپا کرد باید ما در شوشتر خاورمیانه بدهیم - بحث در این است که اسرائیل - این دست‌نشانده دست اول سرمایه‌داری و استعمار غرب در خاورمیانه - که سرمایه‌فراوان دارد مگر نمی‌داند که هر اصله نخلی را کمپانی نفت در خارك به هزار تومان خرید؟ اسرائیل اگر می‌خواهد در خاورمیانه آرام زندگی کند باید مرکز توطئه ضد نهضت‌های دمکراتیک نباشد.

اگر اسرائیل می‌خواهد که برادران عرب برسمیت بشناسندش باید بجای اینکه استخوان لای زخم باشد - مرهم نهنده باشد دردهای خاورمیانه را. که بزرگترینش نفوذ استعمار است و غارت نفت. بگذار حالا رمز وقایع این مدت را بسرعت برایت بنویسم چرا که دیده‌ام سانسور با مطبوعات فارسی چه می‌کند و می‌دانم که چیزی درست و حسابی در این باب نمی‌دانی. چون دیده‌ام که مطبوعات فارسی این مدت انگار اصلاً در تل‌آویو چاپ می‌شده است.

روز دوشنبه ساعت شش صبح به وقت اینجا - هواپیماهای اسرائیل

باكمك هواپيماهاي آمريكا وانگليس كه از مالت و پايگاههاي لیبی برمی‌خاستند (و به این دلیل لیبی تهدید به بستن آنها کرد) تمام فرودگاههای مصر و سوریه و اردن و حتی عراق را بمباران کردند و محافل مصری اعلام کردند که جزو این فرودگاههای بمباران شده - حتی یکی بوده در مرز سودان و مصر که هنوز تمام نشده بود و از وجود آن فقط مقامات دولتی مصر اطلاع داشته‌اند و مقامات آمریکایی! بعد هم يك مانور ساختگی شد که کشتی «لیبرتی» آمریکائی را بمباران کردند که نتواند خبری از حرکت هواپیماها ضبط کند که از کدام سمت بکدام سمت می‌رفته‌اند. و این جوری نیروهای هوایی اعراب در همان ساعات اول روی زمین از کار افتاد، و نتیجه از همان اول معلوم بود. و آنوقت حمله تانک‌ها شروع شد. صحرای سینا در دو روز اشغال شد. زیر بمباران شدید اسرائیل ششصد تانک و هفت لشکر مصری از هم پاشید. چرا که حفاظت هوایی نداشتند. عده کشته، بین ۷ تا ۱۰ هزار نفر. و مهم‌تر از این ده پانزده هزار نفری هستند که الان در صحرای سینا سرگردانند و دارند از تشنگی می‌میرند (مثل اینکه تکرار کردم) و آنوقت ارتش فاتح اسرائیل حتی از اسیر کردن آنها ابا می‌کند. چرا که در آن صورت باید به آنها آب و نان و خوابگاه و اردوگاه بدهد. و یهودی جماعت البته که مقصد هم هست. و اینرا از قدیم می‌دانیم. این جوری به ایشان فقط شاید يك گور دسته جمعی بدهد!

اما در جبهه اردن. زیر بمباران اسرائیل اردنی‌ها سه روز بیشتر مقاومت نتوانستند. و چهارده هزار کشته بر زمین گذاشتند. تمام نواحی غرب اردن را متمدن‌های یهود تصرف کردند و الان يك میلیون دیگر

عرب را دارند از خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کنند و جالب اینجاست که در همان حال که مطبوعات و رادیوی اسرائیل (که به دقت گوش کرده‌ام) جنگ را جنگ مذهبی بین متعصبان مسلمان و متمدنان اسرائیل معرفی می‌کردند در همان حال تمام هیأت دولت و امرای ارتش اسرائیل پای دیوار ندبه در بیت المقدس داشتند گریه و زاری می‌کردند. و در همین حال رادیو قاهره طبقه کارگر انقلابی را برای برداشتن سلاح و دفاع در مقابل استعمار تهییج می‌کرد. تمام زندانیان سیاسی قاهره آزاد شدند که هیچ - مسلح هم شدند و برای دفاع راه افتادند. اما اسرائیلی‌ها از کانال سوئز عبور نکردند - گرچه می‌توانستند. چرا که نمی‌خواستند گزکی به دست استعمار بدهند که وسیله شده‌اید برای بستن کانال. بهر صورت روز چهارشنبه مصر در میان بهت و حیرت همه دنیا اعلام کرد که فرمان آتش بس شورای امنیت را می‌پذیرد و روز بعد جمال عبدالناصر در نطق نیم ساعته خود اطلاع داد که از تمام مسؤولیت‌های خود استعفا می‌دهد. (ومن حتم دارم که کوچکترین مطلبی از این نطق در مطبوعات فارسی منتشر نشده است!) خبر استعفای ناصر را گوینده رادیو قاهره نتوانست تا آخر بخواند و گریه‌اش گرفت و اروپائیان متمدن هنوز از تعجب این خبر در نیامده بودند که در کشورهای عربی غوغا شده و در عرض نیم ساعت بگفته رادیو اسرائیل (بدقت می‌نویسم) پانصد هزار نفر در قاهره ریختند به خیابان که استعفای ناصر باید پس گرفته بشود. باز بقول رادیوی اسرائیل از کرانه اقیانوس اطلس تا کنار خلیج فارس در عرض چند لحظه پریشانی شکست‌چنان به اراده به برگرداندن ناصر بر سر کار مبدل شد که همه فراموش کردند که در جنگند و جنگ را هم

باخته‌اند. يك ساعت بعد ناصر اطلاع داد که تا فردا استعفای خود را پس می‌گیرد تا مجلس تکلیف او را روشن کند. و فردا ناصر نتوانست به مجلس برود. از منزل تا مجلس دریایی از آدم راه را بر هر نوع عبور و مرور بسته بود آنطور که در تلویزیون می‌شد دید. نظیر چنان تظاهری را فقط در پکن می‌توان سراغ داد. در عرض این مدت روابط سیاسی تمام دولت‌های عربی با آمریکا و انگلیس قطع شد. کانال سوئز بند آمد. و شیرهای نفت تمام ممالك عربی بسته شد. شکست نظامی اعراب که مسجل شد و خیال بشر دوستان و متمدنسان از این لحاظ که آسوده شد - آنوقت در تمام فرانسه رادیو و روزنامه و تلویزیون همه رفتند به سراغ نفت. چرا که نکند قضیه جدی شود و فرنگ بی‌نفت بماند؟ و این است آنچه از افادات دستگاه‌های انتشاراتی فرانسه درباره مسأله نفت دستگیر من شد: ملت فرانسه آسوده بخوابید که نفت برای آمریکا و انگلیس قطع می‌شود نه برای شما - و بعد اینکه نفت خاورمیانه ارزانترین نفت دنیا است و نفت ایران (که از آن خیلی حرف می‌زنند) ارزانترین نفت خاورمیانه و این نفت رو به همه‌ما باز است. و برای جایگزین کردن آن مقامات محلی کمپانی‌ها حتی جایزه معین کرده‌اند که هر دستگاهی بیشتر بجنبد و بعد علاوه بر ما آمریکائی‌ها هم هستند که در ویتنام بی‌نفت ایران و خلیج فارس نمی‌توانند يك لحظه دوام بیاورند (نمی‌دانم آنجا هم منعکس شده است یا نه که در سایگون مردم چنان هجومی به فروشگاههای نفت برده‌اند که دوتا پمپ خراب شده!) - دیگر اینکه نفت حوزه خلیج هفت مرتبه ارزانتر است از نفت الجزایر و ده مرتبه ارزانتر است از نفت حوزه پاناما - و بیست مرتبه ارزانتر از

نفت آمریکا - و اگر قرار باشد آمریکایی‌ها خودشان نفت به ویت نام برسانند بودجه جنگی شان پنج برابر می شود ناچار اقتصادشان ورشکسته. پس خدا را شکر کنید که هنوز ایران نفت دارد و قول داده است که استخراج نفتش را چنان بالا ببرد که جبران کمبود نفت های عربی را کرده باشد. عین همان کاری که در ملی شدن نفت ما - کویته ها کردند. بله این است بزرگترین علامت همبستگی برادران مسلمان که هم در آن سالها و هم اکنون فقط به نفع متمدن های اروپایی و یهودی و آمریکایی تمام می شود!

اینها درست . اما هنوز کار تمام نشده است . در جبهه سوریه جنگ ادامه دارد. رادیو دمشق می گوید جنگ تمام نشده بلکه به تعویق افتاده. تمام زن و بچه ها را از دمشق دارند می فرستند به لبنان و از قاهره به نواحی دیگر. سنگربندی در مقابل هر خانه و عمارت و هر اداره دارد دنبال می شود. تمام اهالی غیر علیل مسلح شده اند و رادیوهای عربی تبلیغ می کنند که حتی اگر باز هم در جبهه ها شکست بخوریم جنگ را مبدل می کنیم به جنگ پارتیزانی. اینطور که من می بینم قضیه دارد ریخت جنگ صلیبی مجدد را بخود می گیرد. منتهی جنگی که دیگر اصول مذهبی محرکش نیست. بلکه سیری و گرسنگی محرك آن است . اما همان میان ملل مسیحی و ملل مسلمان . سردمدار ملل مسیحی در این جنگ استعمار است و سردمدار ملل مسلمان ضد استعمار!

و اگر در آن جنگ های صلیبی اروپائیان باختند در عوض علم و صنعت عالم اسلام را به غنیمت بردند و این بار بكمك همان علم و صنعت و بكمك يك ياور بزرگ دیگر که استعمار بین المللی است و يك نوچه

كوچك كه عبارت باشد از صهیونیسم، از نو بهمان جنگ آآمده‌اند. و آبا ممكن هست كه ملت‌های مسلمان عالم در این جنگ جدید آنچه‌را كه در آن یکی به غرب داده بودند باز بستانند؟ بگذرم. و خبرها را دنبال كنم .

عبدالناصر در نطق خود گفت كه «درست شب چهارم ژوئن كه فردایش حمله اسرائیل شروع شد - نمایندگان آمریکا و شوروی به من توصیه كردند كه اقدام به حمله كنم و اطمینان دادند كه در این صورت اسرائیل هم حمله نخواهد كرد و مسأله از راه سیاسی حل خواهد شد.» و بعد گفت كه «ما منتظر حمله اسرائیل از شرق و شمال بودیم ولی از غرب مورد حمله قرار گرفتیم (پایگاه‌های هوایی مهمی در لیبی است كه در بست در اختیار ارتش آمریکا است ولی ناصر به صراحت اسم نبرد) و گفت كه سی. آی. ا. در این ماجرا بی شك دخیل بوده است. و از این قبیل . اما آخرین اخبار اینکه خسارت جنگی مصر (غیر از خسارات جانی) به پانصد میلیون تا يك میلیارد دلار تخمین زده می‌شود. چین ده میلیون دلار وجه نقد و صد و پنجاه هزار تن گندم به عنوان كمك فوری به مصر فرستاده است. از شب استعفای ناصر تا كنون سفارتخانه‌های شوروی در ممالك عربی در حمایت پلیس است. چرا كه مردم ممالك عربی از عدم ترك شورویها - كه با توافق آمریکایی‌ها آتش بس داده‌اند - و از شل آمدن آنها سخت خشمناكند. و گرچه این يك بار دیگر همان تجربه تلخ صد بار تكرر شده زن كردن به احلیل همسایه است. اما معلوم نیست شوروی چطور می‌تواند این آبروی رفته را دوباره به دست آورد. گوا اینکه جلسه فوق العاده روسای احزاب كمونیست اروپای شرقی به

سرعت تشکیل شده و همه روابط خود را با اسرائیل بریدند ولی قطع روابط کجا و انتظار اعراب به کمک مستقیم کجا؟

«بومدین» حواری که آتش بس را نپذیرفت می‌دانی که به مسکو رفت تا بعنوان مترقی‌ترین جناح حاکمه عربی تکلیف دولتهای عربی را با ستاد سابق زحمتکشان روشن کند. و به همین علت باز مطبوعات آزادیخواه (!) فرنگی از آتش افروزی این سرباز انقلابی سابق ترش کردند. چون هنوز خیال می‌کنند که غیرت و حمیتی درستاد زحمتکشان موجود است و کور خوانده‌اند. دست بالا بساز هم اعلامیه است. و اعلامیه هم تابحال کسی را به نان و آبی نرسانده. شنیده‌ام که کوسیکین به تیتو گفته بود (ناصر از راه تیتو کمک فوری از روسها خواسته بود) که خیال می‌کنند ما می‌رویم کنار کانال به خاطر مصریها قربانی بدهیم؟ (و راست هم می‌گفتند. آن حضرات حتی درویتنام جرأت نکردند قدمی بردارند.) اسلحه بهشان داده‌ایم اگر کارهای هستند خودشان بجنبند دیگر! این است جواب کمک. یعنی که صحرای سینا يك لا بر اتوار مجدد است برای آزمایش سلاحها. و آبروریزی مهمتر این است که سلاحهای شوروی اعتبار خود را باخته‌اند. و سلاحهای آمریکایی و فرانسه و انگلیسی اعتبار یافته‌اند.

بهر صورت این جنگ عاقبت وخیمی دارد. اسرائیلی‌ها بصراحت اعلام کرده‌اند که گذشته باز نمی‌گردد یعنی که مناطق اشغالی را پس نخواهند داد که هیچ ساکنان عرب آنرا هم بیرون می‌کنند. که شروع هم کرده‌اند. روسها زور می‌زنند که بقبولانند جدی هستند و آمریکا و انگلیس هم که بر خر مراد سوارند ولی شك نیست که در دنیای عرب

دگرگونی عمیقی رخ داده. شلاقی به گرده بخواب رفتگان قرون وارد آمده که نتایجش بزودی آشکار خواهد شد. اگر هیأت‌های حاکمه عربی که اغلبشان دست نشانده‌های مستقیم کمپانی‌های نفتی اند عرضه داشته باشند و شیر نفت را بسته نگهدارند. فلسطینی‌ها در سراسر مناطق اشغالی اسرائیل از نو کمیته‌های مقاومت تشکیل داده‌اند و از قرار روایت نمایندگان سازمان ملل که از آنجا آمده‌اند زمین‌ها را با مین‌های چینی دارند مین گذاری می‌کنند. و وای بروزی که پای چین به این ناحیه باز شود! و لابد خبر بمب‌هیدرژن‌شان را هم شنیده‌ای. و عیب اساسی کار این است که من می‌ترسم اسرائیل با این قلدر بازی‌ها و ژاندارم‌خاور میانه شدن‌ها (مسافری می‌گفت در نیویورک با سه میلیون یهودی‌اش در روزهای واقعه چنان محیط تروری از طرف یهودیان ایجاد شده بود که همه جازده‌اند!) از نو يك نهضت ضد یهود را تحریک کنند. و راستش را بخواهی صهیونیسم است که خطرناک است. چرا که پشت سکه نازیسم و فاشیسم است. و بهمان طریقه عمل می‌کند. يك «هاگانا» برای من بادسته‌های اس.اس هیچ فرقی ندارد. آندره فیلیپ سوسیالیست نوشته بود که شرم آور است که اینجا در فرانسه عده‌ای از یهودیها نوشته‌اند و گفته‌اند که ما وطنمان اسرائیل است نه فرانسه، و متأسفانه می‌بینم که مطبوعات فرانسه در دست یهودیها است (اکسپرس، با «سروان شرایبر» ش. که زبان ایشان است و تمام زنجیره مطبوعاتی «لازارف»‌ها با فرانس سوار - ال - ماچ - پاری ماچ - والخ...) علاوه بر اینکه تمام فرستنده‌های تلویزیونی نیویورک را (۱۳ زنجیر فرستنده) یهودیها اداره می‌کنند و اغلب امور انتشاراتی و روزنامه‌ها را.

درست است که فرق میان اسرائیل و اعراب فرق میان قرن بیستم و ماقبل تاریخ است. اسرائیلی از اروپا یا آمریکا مهاجرت کرده مرد تکنیک این قرن است و عرب خاورمیانه‌ای همان مرد اهرام‌ساز «ایدول» پرست. و اسرائیلی بادرآمد سرانه هزار دلار در سال و اعراب با ۷۵ دلار، و خرج روزانه آوارگان فلسطینی بین ۷ تا ۱۱ سنت یعنی ۷-۸ قران. وحشت آور نیست؟ ناچار اسرائیلی می‌برد. اما چه کسی مرد عرب را در دوره اهرام‌سازی نگه داشته؟ جز استعمار؟ و جز کمپانی؟ و جز اعوان و انصارش؟ و تجربه کوبا و الجزایر و چین نشان داده که دست استعمار را فقط باتبر می‌توان برید نه با وعده و وعید و قول و قرار و اصول بشری و انسان دوستی! این است واقع‌حتمی که اعراب خاورمیانه هم فهمیده‌اند. و خطر اینجا است. پس سرژاندارم‌های محافظ لوله‌های نفت بسلامت باد! و من از این ناصر چنان کلافه‌ام که نگو. تو که باملك حسین و امیر سعودی می‌خواهی به‌چنین جنگی بروی آیا نمی‌دانی که کور خوانده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که به‌امید حکومت کویت و قطر به سرهیچ چشمه‌ای نمی‌توان رسید؟ جالب این است که نماینده حکومت سعودی در سازمان ملل يك مسیحی لبنانی است و اجیر است و خدمت آنرا می‌کند که مزد بیشتر می‌دهد. در حالی که نماینده آمریکا «آرتور گلدبرگ» یهودی است. با چنین طناب پوسیده‌ای به چاه جنگ رفتن و تازه با میدواهی کمک‌های فوری ستاد زحمتکشان به‌چنین خطری دست‌زدن - حقا که چنین درسی را باید در پی می‌داشت! و آیا اعراب بیدار شده‌اند؟

جالب است که حضرات روشنفکران چپ این ولایت مدام سنگ اقدامات عمرانی و پیشرفت‌های اسرائیل را توی سر اعراب می‌زنند.

و نتیجه می گیرند که پس اعراب لیاقت ندارند و اسرائیلی دارد ولسی هیچکس نیست بهشان بگوید که حضرات نگاهی هم بکنید کویت که تا دیروز يك کویلر لوت بود و حالا به كمك سرمایه نفت بهشت عربی شده است و بعد نگاهی هم بکنید به باغهای شاهی در ریاض پایتخت سعودی که پای هر درختش يك دهنه کولر باز است و هوای خنك به تن درخت ها می زند، بحث از این نیست که چه کسی لیاقت دارد و چه کسی ندارد. بحث از این است که سرمایه گذاری کلان را هر جا که بکنی از شیر مرغ تاجان آدمیزاد حاضر است. منتهی شیر مرغش برای اسرائیلی ها است و جان آدمیزادش را فعلا از اعراب دارند می گیرند .

لابد می پرسى خوب به نظر تو چه باید کرد؟ خیلی ساده است. الدورم ناصر و دیگران که به دنبال يك عوام فریبی مسخره مدام صحبت از به دریا ریختن اسرائیل می کنند بیهوده است. و راه حل مسائل آن فقط تشکیل يك حکومت فدرال عرب و یهود است و به اسم «فلسطین». همان حرفی که «مارتین پوپر» فیلسوف یهودی سالها پیش از تأسیس حکومت اسرائیل زد. در غیر این صورت من می بینم که حضرات از هر دو طرف دارند سرنیزه ها را تیزتر می کنند! صهیونیسم همان اندازه خطرناك است که حکومت های دست نشانده عربی. اسرائیل باید سرنوشت خودش را از صهیونیسم جدا کند و مصر و الجزایر و سوریه باید سرنوشت خودشان را از حکومت های نفتی عرب جدا کنند.

و در آخر اینکه ما در این جا در تکاپوی جمع آوری دارو برای زخمی های جنگیم. امکان دارد که شما هم در آنجا چنین کاری را شروع کنید؟ حکومت ایران نمایش هایی دارد در اردن می دهد که هیچکس

گویا جدی نگرفته. چون برهیچکس پوشیده نیست که چه نوع کمکی است و بقصد مخفی کردن آن کین توزیهاست. از طرف مردم باید قدمی برداشته شود. آخر علاوه بر همه مسائل ناسلامتی با همکاری و همبستگی اسلامی هم سروکار داریم.

ضمایم

۱- تفسیری بر روابط ایران و اسرائیل

متن سخنرانی تالمی گیون (Talmy Givon) منشی انجمن مستقل
دانشجویان اسرائیلی امریکا ۴۲

آقای رییس- نمایندگان محترم- خانمها و آقایان. متشکرم که
به من فرصت داده‌اید تا امشب در این محفل سخن بگویم. اجازه دهید
عرایضم را با دو تکذیب آغاز کنم:

یکی آنکه من متخصص روابط اسرائیل و سایر کشورها نیستم.
دیگر آنکه انجمن مستقل دانشجویان اسرائیلی در امریکا که من
منشی آن هستم، تشکیلات رسمی دانشجویان اسرائیلی نیست. و طبعاً
به وسیله هیچ يك از تأسیسات دولت اسرائیل کمک یا نظارت یا تأیید
و پشتیبانی نمی‌شود. در حقیقت تعجب‌آور خواهد بود اگر بشنوید

(۴۲) این سخنرانی در جلسه ۲۵ اوت ۱۹۶۷ سمینار انجمن دانشجویان
ایرانی در لوس آنجلس کالیفرنیا ایراد شده. و متن آن در Iran Report ،
شماره آوریل ۱۹۶۷ - نشریه ۱۵ روز یکبار همین انجمن منتشر شده است
که در کمبریج ماساچوست چاپ می‌شود.

که انجمن دانشجویان ایرانی در این جا بانی غیر مستقیم کشف تشکیلات ما بوده است. من با انجمن شما در جریان مبارزات محصلان ایرانی مقیم امریکا با اداره مهاجرت امریکا آشنا شدم که می خواستند یکی از دانشجویان مبارز ایرانی را - حسین را - از امریکا اخراج کرده و مانع تحصیل وی شوند.

مدیر يك فرستنده كوچك لوس آنجلس، كه هفته ای يك ساعت درباره اسرائیل برنامه دارد، موافقت كرده بود برنامه يك هفته اش را در اختیار من بگذارد و در رابطه با مبارزه دانشجویان ایرانی امریکا علیه شاه. اما فشار كنسول اسرائیل در امریکا، او را از این موافقت منصرف ساخت.



ایران، از معدود کشورهای مسلمانی بود که با اسرائیل روابط دیپلماتیک برقرار ساخت. و طبیعی است که این امر، باعث خرسندی خاطر حکومت اسرائیل شد. دلیلش هم واضح است. برای اسرائیل، که در يك منطقه مسلمان نشین از جهان، به کلی تك افتاده بود، چه چیزی طبیعی تر از این که دست دراز تنها کشور مسلمان منطقه را که به سمتش دراز شده بود، با شادی بسیار، بفشارد. اما پشت این ظاهر طبیعی، و در متن روابط پیچیده سیاست خارجی، این دوستی به ظاهر بی شایبه، پر از راز و رمز بود:

۱- همدستی اسرائیل با دو قدرت رو به زوال استعماری منطقه

یعنی فرانسه و انگریز در ماجرای کانال سوئز در سال ۱۹۵۶.

۲- حمایت مداوم اسرائیل از سرکوبی نهضت انقلابی الجزایر

به دست فرانسه .

۳- موضع چاکرمنشانه نماینده اسرائیل از امریکا در سازمان ملل که در نتیجه خوشایند کشورهای نوپای مستقل نبود.

۴- لجبازی حکیم (امریکا) فرموده حکومت اسرائیل درباره نقش «صلح کلی» سازمان ملل و بی‌اعتنایی به مسأله اساسی صلح در خاورمیانه و مسأله پناهندگان فلسطینی .

۵- حمایت دیپلماتیک و نظامی اسرائیل از دیکتاتورهای فاسد نظامی سراسر جهان. یانم کرده‌های امریکا، مثل چومبه و موبوتودر کنگو پرتغالی‌ها در آنگولا، تروخیلو در جمهوری دومینکن، هایل سلاسی حبشه، ملک حسین اردن و گویا ارسال اسلحه برای امام یمن و بسیاری مواضع دیگر از این دست.



با توجه به این کارنامه ردی (سخنران تعبیر مذموم را به کاربرده است) جای شگفتی نیست که معاون پیشین وزارت دفاع اسرائیل، پیشنهاد اتحاد «گازانبری» را کرده باشد. تا از این راه اسرائیل با همکاری شاه ایران، ملک فیصل عربستان، هایل سلاسی حبشه- جمال عبدالناصر را در مصر خرد کند.

با توجه به این پیشینه مذموم، آهنگ دل‌نواز و معصومانه روابط دیپلماتیک ایران و اسرائیل، در منطقه، تنفر تهدیدکننده‌ای ایجاد می‌کند. روابط موجود بین حکومت اسرائیل و محمد رضا پهلوی، نشانه دوستی بی‌غرض و شایبه‌ای نیست . بلکه حلقه تازه‌ای است از زنجیری که حکومت اسرائیل را- به یاری دیکتاتورهای خاورمیانه-

در سراسر جهان، يك حكومت ضد آزادی و دموکراسی فریاد می‌زند. شما دانشجویان ایرانی که با شاه مبارزه می‌کنید، باید بدانید که اسرائیل، برخلاف آنچه تبلیغات رسمی صهیونیستی وانمود می‌کند، يك پارچه نیست. بسیاری از افراد، در اسرائیل، از روشنفکر و متفکر و تحصیل کرده گرفته، تا پیرو جوان، با سیاستهای حکومت اسرائیل به طور قطع مخالفند. آنها با موضع جنگ طلبانه و سازش‌ناپذیری اسرائیل در برابر همسایگان عرب و پناهندگان فلسطین، با سرکوبی بیش‌ترانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اقلیت عرب در اسرائیل [که اقلیت نیست]، با سیاست خارجی ملال‌آور و خود ستیز حکومتی که سر آن دارد تا بسا بدترین و فاسدترین و ضد مردمی‌ترین دیکتاتورهای جهان همکاسه شود، مخالفند.

من برای دانشجویان ایرانی که با شاه ایران می‌جنگند، تأکید می‌کنم که سیاست کنونی اسرائیل نسبت به شاه، مبین احساسات و تمایلات راستین مردم اسرائیل نیست. مردمی که با بسیاری از چاکرمنشی‌های دیگر حکومت اسرائیل از امریکا و ابرقدرتها مخالف هستند. و در ضمن مایل‌اند به سوی افرادی که در ایران [و خارج از ایران] در راه آزادی و استقلالشان پیکار می‌کنند، افزون بر همدردی، دست همکاری نیز به سمت آنان دراز کنند.

ما به قوت حس می‌کنیم که حکومت فعلی اسرائیل خود را در سیاست خارجی بی‌ثمر و کوتاه نظرانه‌ای درگیر و محبوس کرده است که بیانگر منافع راستین یهودیان اسرائیل نیست.

بر خلاف آراء رایج، اسرائیل در حال حاضر يك کشور دموکراتیک نیست. هیچ يك از مواد قانون اساسی حقوق بشر را تضمین نمی کند. حکومت اسرائیل قادر است به دلخواه، دست به سانسور مطبوعات بزند. قوانین عتیق «امنیتی» در راه مقاصد سیاسی به کار گرفته می شوند. آزادی مذهبی تضمین نشده است و نادیده گرفته می شود. حقوق مذهبی و نژادی اقلیت ها، با وقاحت تمام لگدمال می شود. ما احساس می کنیم که این وضع زائیده تضاد نیست. بلکه بخشی است از سیاستی که بیشتر عناوین اصلی آن را برشمردم. از این رو، حس می کنم افرادی که در راه دموکراسی ایران با افرادی که در راه دموکراسی اسرائیل [هر کدام به سبک و شیوه خاص و در کشورهای خود با حکومت هایشان] پیکار می کنند، هیچ گونه تضادی با یکدیگر ندارند. اضافه بر آنکه می پندارم آنان هدفهای مشترکی را دنبال می کنند. ما اعتقاد راسخ داریم که صلح و رفاه، فقط هنگامی در خاورمیانه برقرار خواهد شد که کشورهای آن منطقه به حکومت های مردمی شان دست یافته باشند. و خود را از مداخله قدرتهای بزرگ خارجی خلاص کرده باشند. مردم ایران و مردم اسرائیل می توانند و باید در راه رسیدن به این هدف با یکدیگر یاری کنند.

۲- بین الملل سوسیالیست ها و اسرائیل: ۴۳

متن تلگراف بین الملل سوسیالیستی لندن که در ۱۲ ژوئن برای خانم گلداماير ارسال شده است.

بانو گلداماير.

(۴۳) [ترجمه از انگلیسی این متن را سعید باستانی تقبل کرد. همچنانکه ترجمه دو متن فرانسه را علی چنگیزی - هر دو از دوستان عزیزم، متقبل شدند. با تشکر از آنان، شمس].

خوشوقتم که متن قطعنامه مورخ هشتم ژوئن را که به تصویب دفتر سیاسی در لندن رسیده است برای شما ارسال دارم.

بیانیه در خصوص خاورمیانه

بین الملل سوسیالیست همبستگی کامل خود را با مردم اسرائیل اعلام می‌دارد. ما در برابر تجاوز، از موجودیت و استقلال آنها دفاع می‌کنیم.

بین الملل سوسیالیست، سخت نگران آتش افروزیهای نظامی است که ویرانی و مرگ را برای مردم خاورمیانه به ارمغان آورده است و صلح جهانی را هم تهدید می‌کند. بین الملل سوسیالیست، پیشنهاد آتش بس شورای امنیت سازمان ملل متحد را گرامی می‌دارد. و از کشورهای متخاصم می‌خواهد که بی‌درنگ به این پیشنهاد عمل کنند. بین الملل سوسیالیست، از هر کوششی برای ریشه کن کردن علل برخورد و تعارض در خاورمیانه جانبداری می‌کند. و خواهان حل و فصل دائمی مسأله است.

چنین حل و فصلی باید متضمن تمام عملیات خصمانه باشد و به عقد پیمانهای صلح برخوردار از پشتیبانی سازمان ملل منتهی شود. بین الملل سوسیالیست معتقد است که برای حل و فصل پایدار مسائل خاورمیانه باید عوامل زیر را در نظر گرفت:

۱- حق مطلق اسرائیل در تداوم موجودیتش به نشانه یک دولت مستقل.

۲- به رسمیت شناختن حقوق اعراب در خاورمیانه.

۳- تثبیت و تضمین حق همه کشورهای برای عبور از آبراههای بین‌المللی ترعه تیران و کانال سوئز.

۴- ضرورت یافتن راه حل انسانی و عادلانه‌ای برای مسایل پناهندگان در خاورمیانه.

۵- ایجاد وسایل مؤثر برای نظارت بین‌المللی جهت تضمین پایداری صلح.

بین‌الملل سوسیالیست از سازمان ملل تقاضا دارد که توجه فوری و مبرم خود را برای فراهم آوردن طرحی جهت اقدامات بین‌المللی به منظور مقابله با محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی خاورمیانه که علت دیرپای عدم ثبات در آن منطقه بوده است، مبذول بدارد.

بین‌الملل سوسیالیست، اتحاد خود را با نیروهای دموکراتیک خاورمیانه در پیکارشان با همه اشکال فئودالیسم و استبداد اعلام می‌دارد. بین‌الملل سوسیالیست، تلاش خواهد کرد تا همه کشورهای خاورمیانه را از مزایای سوسیالیسم دموکراتیک بهره‌مند سازد.



۳- گزارشی از اردن:

اورشلیم- ۲۵ ژوئن ۱۹۶۷

۳۱ ماه مه ۱۹۶۷- ملک حسین به قاهره پرواز می‌کند و پیمان دفاعی را با مصر [ناصر] به امضا می‌رساند که در ماده هفتم آن آمده است:

در صورت درگیری عملیات نظامی، رئیس ستاد نیروهای

مسلح جمهوری متحد عربی، سر رشته عملیات را در هر دو کشور به دست خواهد گرفت.

۴- بیانیه اردن:

۱- احمد شو کیری و تیمسار شریف ناصر بن جمیل، معاون ستاد مشترک نیروهای مسلح اردن که در روز ۳۱ ماه مه از خطوط مقدم جبهه بازدید کرده‌اند، گفته‌اند که نیروهای متمرکز اردن در امتداد خط جبهه آماده نبرد سرنوشت‌ساز با دشمن هستند.

رادیو عمان، ۳۱ ماه مه ۱۹۶۷

۲- ملک حسین در بیانیه خود خطاب به ارتش اردن گفت:

انگیزه من در عقد پیمان دفاع آن بوده است که من یقین دارم که با این کار وظیفه خود را به جا می‌آورم و به تمامی آرزوهای شما پاسخ می‌دهم. من امیدوارم که ملت ما، همسنگ این مبارزه و این مسئولیت از آب در آید. با عنایت پروردگار و در سایه همبستگی همه اعراب، به زودی شاهد غلبه حق بر باطل خواهیم بود.

۳۱ ماه مه ۱۹۶۷

۳- رادیو عمان، اول ژوئن ۱۹۶۷

شهروندان، کارگران، روستائیان! چه انتظار درازی کشیدیم برای این ساعات افتخار و برای روزی که اعراب به سوی قلب عربیت پیش بروند. برای دیدار در خاک فلسطین جاودان آماده باشید.

۴- ملک حسین در مصاحبه با نشریه الحیات (دوم ژوئن) گفته است:

همکاری فزاینده ما با مصر و سایر دولتهای عربی، مارا قادر خواهد ساخت تا در راه درستی گام زنیم که ما را به رهایی فلسطین سوق خواهد داد. این است سنگ زیربنای سیاست ما.

۵- مدیر رادیوی اردن در چهارم ماه ژوئن گفت:

رادیوی ما به جبهه‌های مختلف خواهد رفت تا در رساندن اطلاعات و کمک به تدارك نیازمندی لازم جبهه مشارکت کند.



۵- پیام نخست وزیر اسرائیل به ملک حسین (صبح پنجم ژوئن):

۵ ژوئن ۱۹۶۷- پیام به ملک حسین از طریق تیمسار بول:

ما به هیچ وجه آغاز کننده عملیات نظامی علیه اردن نخواهیم بود. بسا این حال، اگر اردن راه تخصصم پیش گیرد، با تمام توان خود واکنش نشان خواهیم داد. و مسئولیت تمامی عواقب به گردن اردن خواهد بود.

۶- بیانیه پنجم و ششم ژوئن اردن:

۱- شهروندان آزاده، فرزندان دلاور اردن! لحظه‌ای که منتظرش بودیم فرا رسیده است. ساعتی که مشتاقش بودید، در پیش است. پیش به سوی سلاح، به سوی سلاح نبرد و به سوی صفحاتی تازه از افتخار. پیش به سوی کسب حقوقمان، در هم کوبیدن متجاوز و گرفتن انتقام!

رادیو عمان- ۵ ژوئن ۱۹۶۷- ۹ و ربع صبح.

۲- اعراب دلاورا! هرجا که هستید، همه چیز را تا فرجام، در هم کوبید! بر شماست که کار اسرائیل را یکسره کنید. به پیش، سربازان، به سوی پیروزی! هرجا که هستید همدیگر را دریابید. پرواز کنید، ای ای خلبانهای دلیر!

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ۹ و ۵۸ دقیقه صبح.

۳- ملك حسين در روز پنجم ژوئن: «برادران! هرجا که در جبهه طولانی نبرد سنگر دارید، مطمئن باشید که نیروهای ما و تمامی ملت عرب، از این آزمایش سربلند بیرون خواهد آمد و به هدف خود خواهد رسید. نبرد سرنوشت ساز آغاز شده است. و من امیدوارم که این نبرد، به زودی با پیروزی همه ما- که برای آن دست به دعا برداشته ایم- به پایان خواهد رسید.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ساعت ۱۰ و ۴۵ صبح.

۴- «ما در تمامی طول جبهه آتش گشوده ایم.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ظهر

۵- نخست وزیر اردن: «ما اینک در مقدس ترین ساعات زندگی مان به سر می بریم. ما در نبرد رشادت و افتخار شریک شدیده ایم. در کنار هم، با تمامی سلاحهای ملتمان، در برابر دشمن مشترك. برای این نبرد و رهایی از حجب و شرم خود، انتظار درازی کشیده ایم.»

رادیو عمان ۵ ژوئن

۶- بیانیه نظامی شماره ۱۶: «هم اکنون نیروهای ما در کوهستان اسکوپوس، هشت تانک دشمن را نابود کرده و موفق شده اند که نیروهای

دشمن را در منطقه‌ای روبه‌روی شیخ عبدالعزیز، سر راه اورشلیم، محاصره کنند. پنج تانک دشمن آتش گرفته است. و دشمن این تانک‌ها را به جا گذاشته است. توپخانه ما هم اکنون سرگرم کوبیدن بازمانده نیروهای شکست خورده دشمن است.»

۷- نقل از يك بيانيه نظامی اردن: «تعداد هواپیماهای سرنگون شده دشمن به ۲۳ فروند رسیده است. سه خلبان، پس از فرود با چتر، به اسارت گرفته شدند.»

رادیو عمان- ۵ ژوئن- ساعت ۲۳

۸- «سربازهای اردن هم اکنون در حال نابودی استحکامات یهود در اورشلیم هستند. بیش به سوی دیدار با «رابین» در تل‌اوئو!»

رادیو عمان- ۶ ژوئن- ۲۳ و ۵۵ دقیقه

۹- «امروز سربازان ملك حسين» استحکامات یهود را در اورشلیم وینین منهدم کردند. آنها پارلمان یهود را نابود کردند. و خاک مقدس را، از چنگ صهیونیست‌ها در آوردند. سربازهای دلاور حسین به سوی تل‌اوئو پیش می‌روند.»

رادیو عمان- ۶ ژوئن- ساعت ۱۸

سرمقاله روزنامه «کل‌هاعام» (صدای ملت) ارمان حزب کمونیست

اسرائیل- مورخ ۱۹۶۷/۶/۱۱

۷- قطع روابط با اسرائیل :

اعلامیه شوروی مربوط به قطع روابط دیپلماتی با اسرائیل در بین جامعه اسرائیل با تأثر و تأسف تلقی گردید.

هیچکس تحت هیچ شرائطی نباید اسرائیل را درزد و خورد
 اخیر متهم به تجاوز نماید و کسانی که قصد دارند متجاوز واقعی را پیدا
 نمایند و آنرا معرفی کنند هیچگاه نباید مقاصد شوم کشورهای عرب را
 دایر بر جنگ با اسرائیل از نظر دور داشته و شعارهای تهدید آمیزی را
 مانند «آزادی فلسطین» و «برگرداندن اوضاع بسال ۱۹۴۸» و امثال آنرا
 نادیده بگیرند. حتی اوتانت دبیر کل سازمان ملل متحد از ذکر اینکه
 چه کس از اول دست به تجاوز زد ابا دارد. شاهد موثق تری مانند شخص
 جمال عبدالناصر در این زمینه وجود دارد.

اگر بخاطر داشته باشید وی هنگام استعفای خود ذکر نکرده که
 چه کس جنگ را شروع کرد ولی باین نکته اشاره نمود که مقربین او
 با اطمینان کامل بوی اطلاع داده بودند که اسرائیل جنگ را علیه سوریه
 آغاز کرده و او با استناد باین اطلاع ناچار گردید که به اسرائیل حمله
 نماید. ولی در مورد این خبر موثق که از جانب مقربین ناصر بوی داده
 شده بود باید گفت جنگ بین ارتش اسرائیل و مصر در صحرای سینا
 در گرفته بود که لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل طی بیانیه ای به دولت
 سوریه اعلام داشت چنانچه سوریه از حمله به اسرائیل خودداری کند
 اسرائیل هیچ صدمه ای باین کشور وارد نخواهد ساخت. بنابراین در
 مورد اینکه چه کس در این گیرودار جنگ را شروع کرد باید بی طرفی
 کامل مورد توجه قرار داده شود.

این موضوع که اسرائیل مفاد قرار داد آتش بس را رعایت نکرده
 کذب محض است. اسرائیل اولین کشوری بود که موافقت خود را
 با آتش بس اعلام نمود. پس از او دولت اردن نیز با آتش بس موافقت

کردولی مصر و سوریه و (عراق) از قبول آتش بس خودداری نمودند که در نتیجه جنگ با این کشورها بیش از جنگ با کشور اردن بطول انجامید .

بهر حال تا آنجا که ما بخاطر داریم تا کنون جنگهای زیادی بین کشورهای همجوار و همسایه در اقصی نقاط عالم روی داده که در هیچ مورد دولت شوروی اقدام به قطع روابط خود با هیچیک از طرفین نکرد. در جنگهای بین چین و هندوستان- هندوستان و پاکستان- اتیوپی و سومالی- مراکش و الجزیره و امثال آن در گذشته شوروی از هیچگونه اقدامی به منظور برقراری صلح بین متخاصمین فروگذار نکرد و هیچگاه جانب یکی از طرفین را نگرفته است. این خط مش سیاسی در همه حال مورد تأیید و پشتیبانی احزاب کمونیست بین المللی (بجز احزاب طرفدار چین) قرار گرفته- ولی معلوم نیست به چه علت روش شوروی در مبارزه اعراب و اسرائیل باید با گذشتهها فرق داشته باشد. ما ایمان کامل داریم که روابط بین شوروی و اسرائیل در آینده بسیار نزدیکی بار دیگر براساس استواری برقرار خواهد شد.

ما اعضاء حزب کمونیست اسرائیل نه فقط برای تجدید مناسبات دیپلماتی اسرائیل و شوروی کوشش خواهیم نمود بلکه به مبارزات خود برای ایجاد روابط دوستانه و حسنه بین اسرائیل و کلیه کشورهای کمونیستی ادامه خواهیم داد.

هم اکنون جنگ در کلیه جبههها آرام گرفته و اسرائیل براساس حفظ حقوق کلیه کشورهای-ائیکه در این جسدال درگیر شده اند پیشنهاد صلح می کند. صلحی که امنیت اجتماعی را در سراسر منطقه خاور میانه

تأمین خواهد کرد. لذا پیشنهاد اسرائیل باید از پشتیبانی کامل کلیه کشورهای کمونیست و سایر کشورهای صلح دوست جهان برخوردار گردد.

۸- بیانیه کمیته بین المللی صلیب سرخ ژنو (۱۹ ژوئن ۱۹۶۷):^{۴۴}

موضوع بازگرداندن اسرا و دیدار با مجروحان در بیمارستانها: «نمایندگان کمیته بین المللی صلیب سرخ خاورمیانه، همچنان به بازگرداندن اسرای مجروح سرگرمند. به ویژه هواپیمای این کمیته نوزده اردنی مجروح را، در هجدهم ژوئن، در فرودگاه «مفرک» در نزدیکی عمان پیاده کرده است.

ملك حسين شخصاً به فرودگاه آمد تا از مجروحان و نماینده کمیته، دکتر ادوارد لیو تولد، که مجروحان را همراهی کرده بود، پیشواز کند. ملك حسين به درون هواپیما رفت تا در پیاده کردن مجروحان شرکت کند.

امروز انتظار می رود که دو محموله پتو به عمان ارسال شود. فردا، هواپیما چهارمین گروه از اسرای مجروح مصری را به قاهره خواهد برد. و روز بیست و یکم ژوئن، کمیته دومین گروه اسرای مجروح و گروهی از کودکان را از تل اوئو به اردن خواهد برد.

نمایندگان کمیته در محل به کوشش های خود افزوده اند تا تعداد بیشتری از مجروحان به کشورهای خود بازگردانده شوند.

در غزه، دکتر لیو تولد، از بیمارستان باپتیستی دارالشفاء، بیمارستانهای عامر و ناصر، بیمارستان بیماریه های مسری، و درمانگاههای

(۴۴) [ترجمه این بخش را سعید باستانی انجام داد].

سوئدی «اونروا» دیدن کرده است. این بیمارستانها هیچ آسیبی ندیده‌اند. و پزشکان مصری آماده به خدمت در پستهای خود، به طور عادی به کارشان سرگرمند.

دکتر لیوتولد همچنین از بیمارستان صلیب سرخ مصر در العاریش دیدار کرده است. برخلاف گزارش‌هایی که در مطبوعات منتشر شده است، این بیمارستان نه تنها مورد حمله قرار نگرفته و بمباران نشده است بلکه پزشکهای مصری در آن بیمارستان به کار عادی خویش سرگرمند.^{۴۵}

به این ترتیب، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ با تمامی توان، فعالیت خود را، به سود پناهندگان و رانده شدگان مناطقی که به اشغال نیروهای اسرائیلی در آمده‌اند، دنبال می‌کند. علاوه بر این، آقای اوتو برکهارت، عهده‌دار امر کمک به غیر نظامیانی شده است که خواهان پناهندگی به دمشق و شرق پایتخت سوریه هستند.»

۹- جنبش همبستگی

برابری در کشور قربانیان نابرابری :

دعای اعراب و اسرائیل که سخت در خاور میانه عربی عمق پیدا کرده، مسأله تازه‌ای برای تمام ملل عقب مانده عرب طرح کرده که حجابی شده است برای پوشاندن مسائل اساسی مثل نفت و نفوذ غربی. مستمسکی شده تا همه تقصیرها را به گردنش بیندازند. و به هر صورت مثل دو تا چشم‌بندی که به اسب می‌زنند، باعث تنگی در بچه دید این حضرات شده.

(۴۵) [تاکید روی عبارات سیاه، از خود جلال است که زیر عبارات را

خط کشیده. مترجم به تبع آن، فارسی عبارات را سیاه تر چاپ کرده است.]

مثال جوانهای عرب اهل عرعر - آن افسر سعودی - آن مردك
 حفوفی - آن اعضای وزارت خارجه اسرائيل . . . والخ.
 در شماره ۴ مارس ۱۹۶۵ نوول اوبسرواتور - ص ۱۸ -
 مقاله‌ای هست درباره اخراج اعراب از دهکده دیرالاسد،
 تحت عنوان Des beatnicks Justiciers از کریستین روشفور.
 [ترجمه شود] برای ولایت اسرائیل. ۴۶

ج . آ



«آموس کنان» نویسنده که نمایشنامه «شیر» ش در اینجا (لوتس)
 به صحنه آمده (و من به تازگی این رمان شگفتی انگیز را ترجمه کردم)،
 «ایگال تومارکن» پیکر تراش (که طی همین زمستان آن را در گالری
 سن ژرمن به نمایش گذاشت) و «اوری زوهار» هنرپیشه و کارگردان (که
 فیلم «حفره‌ای در ماه» اش نامزدنمایش در فستیوال کان شد) اخیراً هر سه‌شان
 توقیف و تحویل مقامات قضایی در «نازارت» شده‌اند. آنان با مجازات‌هایی
 بین هشت ماه تا چهار سال زندان روبرو هستند.

علت این توقیف چیست؟ دیدارشان از دهکده عرب نشین دیرالاسد.
 جایی که مثل تمام روستاهای عرب نشین جلیله، بازدیدش برای اسرائیلی‌ها
 ممنوع بوده است.

(۴۶) [این قسمت توضیح خود جلال است که بر بریده نوول اوبسرواتور
 سنجاق شده بود. خودش نرسیده بود ترجمه کند. علی چنگیزی عزیزم این
 لطف را کرد. شمس]

ساکنان این روستاها، همین روزها از دهکده‌هایشان اخراج خواهند شد. (دهکده‌هایی که متجاوز از چندین هکتار مزارع بی نظیر کشت زیتون را شامل هستند) یعنی زمینهایی را جهت ایجاد شهر مدرن «کارمی» صادره خواهند کرد. و این کار، در «برنامه توسعه» کشور اسرائیل پیش بینی شده است. کاری که متخصصان، از جمله شهرسازان، اقتصاددانان و استادان فن، با دلیل و برهان ثابت کرده‌اند که اخراج مردم بومی از روستاهای عرب نشین، از نظر فنی و تکنیکی اشتباه محض است.

يك جوان صلیح دوست اسرائیلی، به نام «اوری دیویس»، که به خاطر برابری حقوق اعراب مقیم اسرائیل و علیه اخراج آنان از روستاهایشان، مبارزه می کند، به خاطر دیدارش از همین دهکده‌ها، به مدت هشت ماه است که در زندان به سر می برد. (دیویس در صدد بود که با يك اعتصاب غذای پنج روزه در برابر مقر نخست وزیر اسرائیل افکار عمومی را به مشکل مذکور معطوف دارد که او را به سکونت اجباری در زندان محکوم کردند). به خاطر اعتراض به این بی عدالتی و محکومیت بود که آموس کنان، ایگال تورماکن و اوری زوهار - به نوبه خود - دست به اعتراض و مبارزه زدند.

پیرو اقدام آنان، رسانه‌های گروهی و مطبوعات علیه آنان جوش آوردند. و در مورد «نهضت مقدس‌های حق طلب» شروع کردند به شایعه سازی. ولی همین امر سبب شد که صد و پنجاه و يك نفر از هنرمندان و هنرپیشگان، به نشانه اعتراض، به روستاهای ممنوعه رفتند؛ پلیس از دستگیری آنها خودداری کرد؛ و آنها از دادگاه عالی قضایی خواستند

که قانون را، برای همه، یکسان به اجرا گذارد.

دنبال این کار کنایه آمیز نسبت به دولت اسرائیل، سه هنرمند معترض نخستین از «شیفتگان دیدار از جلیله» دعوت کردند تا از منطقه ممنوعه بازدید نمایند. آنان می‌پنداشتند در حدود بیست نفری زحمت این دیدار را بخود خواهند داد. اما صبح شنبه کاروانی شامل یکصد و پنجاه اتومبیل از اطراف عزم ورود به منطقه ممنوعه کردند و هشتصد مسافر در آن منطقه به سیاحت و سلوک رفتند در حالی که اعراب بومی با فریاد: «زنده باد همبستگی مردم عرب و یهود» به آنان خوشامد گفتند:

هشتصد مسافر مزبور از جمله به دادگاه رجوع می‌کنند و خواهان لغو قانون بازدید کلیمیان از مناطق ممنوعه می‌شوند. و سرانجام يك اعتصاب غذای متناوب و کشدار، جهت لغو آن قانون ترتیب داده می‌شود.

— کریستیان روشفور —

پایان

